

محمد بن عمر واقدی (۱۳۰ - ۲۰۷ ق)

راوی پرکار و نقاد

رسول جعفریان

| ۲۹۱ - ۳۳۵ |

۲۹۱

آینه پژوهش | ۲۱۷

سال ۳۷ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۵

چکیده: همه آنان که با روایات تاریخ اسلام سروکار دارند، واقدی را می‌شناسند. در اینکه او بسیار پرکار بوده است، تردیدی نیست؛ اما «علمی بودن» او به معنای ویژه‌ای است که در این مقاله به آن پرداخته‌ایم. او وابستگی مکتبی خود را حفظ می‌کند و در تعلیم و تربیت و امر دین و مذهب نظر خود را دارد؛ با این حال می‌کوشد به روش‌های علمی وفادار باشد. در نقادی هم در مقایسه با دیگر راویان اخباری تاریخی و هم از نظر به‌کارگیری روش‌های ویژه در رتبه نخست قرار دارد. این نقادی در انتخاب اخبار بر اساس موازین علمی و نیز به‌کارگیری پاره‌ای از روش‌های تحقیق رایج در آن عهد که صدالبته خودش ابتکاراتی هم دارد، خود را نشان داده است؛ گرچه وفاداری به روش علمی، مانع از آن نشده است که او یک مورخ معتقد و باورمند به اصول و مبانی دینی و مذهبی خود نباشد. او مانند همه مورخان اسلام برای اثبات برتری اسلام تاریخ می‌گوید. در این نوشته سعی کرده‌ام برای نقطه‌نظراتی که ارائه شده است، نمونه‌های روشنی از منابع به دست دهم.

کلیدواژه‌ها: واقدی، تاریخ‌نگاران، تاریخ‌نگاری واقدی، نقد واقدی.

Muhammad b. 'Umar al-Wāqidi (130–207 AH): A Prolific, Scholarly, and Critical Narrator
Rasul Jafariyan

Abstract: Anyone engaged with the historical traditions of early Islam is familiar with al-Wāqidi. There is little doubt regarding the extraordinary scope of his scholarly activity and productivity. More significant, however, is his “scholarly” character in a particular sense, which forms the focus of the present study. While maintaining his own doctrinal commitments and expressing clear views on matters of religious instruction and belief, al-Wāqidi nevertheless sought to remain faithful to scholarly methods in the collection and evaluation of historical reports. Among the transmitters of historical traditions, he occupies a distinguished position for his critical approach, both in comparison with other narrators and in his application of distinctive analytical methods. His critical method is evident in his selection and assessment of reports according to scholarly criteria, as well as in his use of research techniques current in his time, some of which appear to have been his own innovations. At the same time, adherence to scholarly procedure did not prevent him from remaining a committed Muslim historian whose historical writings were shaped by his religious convictions and intellectual framework. Like many Muslim historians, he narrated history with the aim of demonstrating the merits and superiority of Islam. This article seeks to substantiate these observations by presenting clear and representative examples drawn from the historical sources.

Keywords: al-Wāqidi, historians, al-Wāqidi's historiography, criticism of al-Wāqidi.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

زندگی‌نامه

محمد بن عمر بن واقد واقدی از موالی قبیله اسلم و مدنی است؛ هرچند ریشه مولی بودن او و اینکه اصل و اساس او دقیقاً از کجا بوده، روشن نشده است. او از موالی عبدالله بن بریده بن حصیب اسلمی - تابعی و قاضی امویان در بصره در دوره امارت یوسف بن عمر بر عراق (تاریخ خلیفه: ص ۲۳۵) و قاضی مرو و متوفای ۱۱۴ قمری (کامل ابن اثیر: ۱۸۰/۵) - بوده است. این مطلب را ابن سعد شاگرد واقدی آورده است (طبقات: ۳۳۴/۷) «چاپ دارالکتب العلمیه». زندگی بریده در بصره و مرو شاید اشاره به آن باشد که اجداد واقدی ایرانی بودند و از آنجا در شمار موالی اسلم درآمده‌اند. به هر حال تنها تا نام جد وی واقد را می‌شناسیم و بالاتر از آن در نسب وی نامی در منابع درج نشده است.

وضع مادری او روشن‌تر است؛ به گزارش اغانی به نقل از ابن خردادبه، مادر واقدی دختر عیسی بن جعفر بن «سائب خاثر» «مولی بنی لیث» بوده و اصل او از «فیء کسری» بوده است که عبدالله بن جعفر او را خرید و آزاد کرد. برخی گفته‌اند او ملازم عبدالله بن جعفر بود و همچنان ولاء وی برای بنی لیث بود. نام پدرش هم که بنو لیث او را آزاد کردند، «یشا» بوده است؛ این شخص جدّ امی واقدی است. عبارت ابوالفرج این است: «زعم ابن خردادبه أنّ ام محمد بن عمر الواقدی القاضی المحدث بنت عیسی بن جعفر بن سائب خاثر» (الاغانی: ۴۴۶/۸). سائب خاثر، مغنی و نوازنده معروفی در مدینه بود که شرح حال و اخبار وی را ابوالفرج اصفهانی در اغانی آورده است. وی در واقعه حرّه - در شهر مدینه - در حالی که از شامیان هراس داشت، به آنها می‌گفت: «أنا مغنّ» و توضیح داد که چقدر به یزید خدمت کرده است؛ با این حال با شمشیر شامیان کشته شد (۴۴۵/۸) - (۴۴۸). با این توضیحات وی را که جدّ امی واقدی است، می‌توان ایرانی دانست.

تولد واقدی را سال ۱۲۹ قمری و حتی پیش از آن هم نوشته‌اند؛ اما خود وی به ابن سعد - مشهور به کاتب الواقدی - گفته است که در اوّل سال ۱۳۰ قمری به دنیا آمده است (طبقات: ۴۹۹/۵). پدرش عمر بن واقد اهل روایت و حدیث بود و در شرح حال مخرمه بن سلیمان اسدی مدنی آمده است که از «عمر بن واقد، والد واقدی» روایت کرده است (تهذیب الکمال: ۳۲۸/۲۷). عمویش هیثم بن واقد هم کم‌وبیش اهل روایت و تاریخ بوده است و واقدی دست‌کم دو بار از وی در المغازی [ص ۵۸۸، ۱۰۹۰] نقل کرده است. روایات بیشتری از وی توسط واقدی، در طبقات الکبری نقل شده است: «حدثنی عمّی الهیثم بن واقد» (طبقات: ۳۱۹/۵). هیثم عمومی واقدی، متولد سال ۹۷ قمری بوده است (الاغانی: ۴۴۸/۸). پدر واقدی پیش از سال ۱۷۰ قمری درگذشته و خودش درباره تعلیم و تربیتش همراه برادرش شمله در دوران طفولیت حکایتی نقل

می‌کند که جالب است (طبقات: ۴/۴۵۶). در منبع دیگری از بکر بن عبدالوهاب مدنی به عنوان خواهرزاده واقدی یا «ابن اخت الواقدی» یاد شده است (تهذیب الکمال: ۳۱/۵۲۳). مزی شرح حال خواهرزاده را مستقل می‌آورد (۷۴۹/۴) و نام او را بکر بن عبدالوهاب بن محمد بن ولید بن نجیح مدنی ابن اخت محمد بن عمر الواقدی ذکر کرده است. وی از شماری از محدثان از جمله احمد بن الحسن بن الواقدی [۴] روایت کرده است؛ همچنین از عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب العلوی روایت می‌کند [از این عیسی و پدرش عبدالله روایات تاریخی فراوانی مانده است]. ابن ماجه معروف هم از جمله راویان از واقدی است. وی در سال ۲۵۵ زنده بوده است (تهذیب الکمال: ۴/۲۲۱). در سند دو روایت در امالی صدوق از شخصی به نام ابراهیم بن موسی ابن اخت الواقدی یاد شده است (امالی: ص ۲۱۶، ۴۸۶). آنچه بیان شد، اطلاعاتی است که درباره خانواده وی داریم.

بیشتر مشایخ واقدی که صدها نفر هستند، اهل مدینه و از خانواده‌های انصار بودند؛ در حالی که بیشترین شاگردان وی کسانی هستند که در بغداد و پاره‌ای از شهرهای دیگر حضور داشتند. فهرستی از مشایخ و شاگردان وی را مزی در تهذیب الکمال (۱۸۱/۲۶) آورده است. جالب است که شافعی نیز با آنکه سال ۲۰۴ یعنی سه سال قبل از او درگذشت، از راویان از اوست (۱۸۱/۲۶). فهرستی از مشایخ وی را بر اساس روایت مسند وی به آسانی از المغازی و طبقات الکبری می‌توان به دست آورد. واقدی در ذی حجه سال ۲۰۷ قمری و در حالی که ۷۸ سال داشت، درگذشت (طبقات: ۵/۴۹۹).

۲۹۴

آینه پژوهش | ۲۱۷
سال ۳۷ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۵

انتقال واقدی از مدینه به بغداد

واقدی دوران دانش‌اندوزی و شنیدن اخبار و احادیث و حتی بخشی از دوران تدریس را در مدینه گذراند، آموزش دید و زمانی که از نظر علمی در اوج بود، این شهر را ترک کرد. وی سال ۱۸۰ قمری به بغداد آمد؛ زمانی که بغداد، شهری بود بسیار توسعه‌یافته و بزرگ و شاید بزرگ‌ترین پایتخت در میان شهرهای آن روزگار و مرکزی برای دانشمندان برجسته در هر شاخه علمی. وی تا پایان عمر یعنی برای ۲۷ سال همان جا ماند؛ هرچند در این مدت برای کسب علم به شام، رقه و نقاط دیگر سفر کرد (تاریخ بغداد: ۳/۲۱۳). نباید پنهان کرد که دانش او از مدینه بود و سرمایه علمی او هم همان دانش - روایات و اخبار تاریخی و تفسیری و فقهی - بود که در مدینه از مشایخ فراوان خود فراگرفت. نقل‌هایی از خاطرات وی در زمان حضورش در مدینه موجود است؛ از جمله اینکه او عبدالله بن حسن [پدر نفس زکیه] و اهل بیت او را دیده که در غل و زنجیر از دار

مروان [دارالاماره مدینه] خارج می شدند (طبقات الکبری: ۳۸۸/۵؛ تاریخ الطبری: ۵۵۰/۷). این اتفاق باید مربوط به حوالی سال ۱۴۶ قمری باشد؛ زمانی که او شانزده ساله بوده است. فرزند وی محمد بن محمد بن عمر، راوی کتاب تاریخ پدرش بوده است (الانساب سمعانی: ۲۷۲/۱۳). در تاریخ بغداد از محمد بن محمد بن محمد بن عمر واقدی در میان اسناد برخی نقل ها یاد شده است (تاریخ بغداد: ۳۴۰/۱۲).

واقدی پس از آنکه در مکتب تاریخ نگاری و حدیثی مدینه تربیت شد، بیش از همه علم مغازی و تاریخ و انساب را برگزید و در آن تبحر یافت. آگاهی که نه تنها علم مغازی، بلکه «حدیث» زاینده مکتب مدینه است؛ زایشی که آثارش به شهرهای دیگر دنیای اسلام رسیده است. این توصیه عبدالملک را به مردم مدینه باید در نظر داشته باشیم که می گفت: «أخبرنا محمد بن عمر قال: حدثني ابن أبي سبرة عن أبي موسى الحنات عن ابن كعب قال: سمعت عبد الملك بن مروان يقول: يا أهل المدينة إن أحق الناس أن يلزم الأمر الأول لأنتم. وقد سألت علينا أحاديث من قبل هذا المشرق لا تعرفها ولا نعرف منها إلا قراءة القرآن»؛ خلاصه اینکه فقط علم مدینه معتبر است نه عراق. درباره قرآن هم تأکید داشت که فقط قرآن «امام مظلوم عثمان» معتبر است (طبقات: ۱۸۰/۵). عبدالملک خودش شاگرد مکتب مدینه بود (۱۸۱/۵ - ۱۸۲). اعتبار علم مدینه چیزی بود که امویان بر آن تأکید داشتند. در این میان البته مغازی، جایگاه خاص خود را در مدینه داشت و زاینده این محیط جغرافیای و علمی بود. با این حال باید تأکید کرد که واقدی از نظر سیاسی و کسی که در فضای عباسی بالیده و رشد کرده، ضد اموی است؛ برای مثال گزارش های تند علیه واقعه حره دارد یا اینکه شامیان چه بلایی سر خانه های بنی عبدالشهل درآوردند (۱۹۷/۵). همه این موارد و همراهی او با عباسیان، مانع از آن نیست که در مقایسه با بسیاری دیگر، بر عدم تعصب تاریخ نگارانه او تأکید نکنیم.

واقدی در کنار ده ها نفر از سیره نگارانی که پیش و هم زمان با او بودند، از برجسته ترین و مهم ترین مغازی نگاران به شمار می آید و به نظر می رسد هیچ کدام آنان در حد و پایه او نیستند. وی این دانش را به بغداد که مرکز علمی و سیاسی جهان اسلام بود، منتقل کرد و همین امر همراه با تخصص بالای او، سبب شد تا دانش تاریخی و حدیثی او در جهان اسلام انتشار یابد؛ از این رو توانست در مقایسه با کسانی چون موسی بن عقبه، ابن اسحاق، ابومعشر و دیگران سرآمد شود.

به طور خاص گفته شده است که او برای پرداخت بدهی های خود عازم بغداد شد تا محلی برای درآمد به دست آورد؛ اما در اصل باید توجه داشت آمدن دانشمندی چون واقدی به بغداد، در

ادامه مهاجرت بسیاری از دانشمندان دیگر جهان اسلام، امری عادی و معمول به شمار می‌آمد. زمانی که او به بغداد رسید، زمینه‌های توسعه فعالیت‌های علمی وی سبب شد تا وی ماندگار شود. به عبارت دیگر، مرکز بودن بغداد عامل اصلی در کشاندن این چهره‌های بنام از هرجا به بغداد بود؛ همان نقشی که همه پایتخت‌ها برای جذب چهره‌های برجسته دارند.

ابن سعد نوشته است: «واقدی از مردمان مدینه بود و در سال ۱۸۰ به دلیل بدهی که داشت، به بغداد آمد» (طبقات: ۳۳۴/۷) و در واقع دنبال درآمد بود؛ پس از آن به شام و رقه رفت و بار دیگر به بغداد بازگشت.

روایت آمدن وی به بغداد را باید با داستان دیگری شرح داد که مرتبط با تخصص او در دانش مغازی است. واقدی از زمانی که در مدینه بود، به دلیل اتفاق خاصی با هارون و یحیی بن خالد برمکی آشنا شد. عبدالله بن عبیدالله گوید: «واقدی به من گفت: هارون به حج آمد، وارد مدینه شد و به یحیی بن خالد گفت: کسی را که با مدینه و مشاهد آن آشنا باشد برای من پیدا کن. اینکه جبرئیل کجا بر پیغمبر (ص) فرود آمد و نیز قبور شهدا کجاست. یحیی برمکی در این باره پرس و جو کرده و همه او را به من راهنمایی‌اش کرده بودند. دنبال فرستادند و من رفتم. این بعد از [نماز] عصر بود. یحیی به من گفت: یا شیخ، امیرالمؤمنین می‌خواهد نماز عشا را در مسجد بخواند و سپس به دیدن مشاهد برویم و در آنجا توقف کنیم؛ همین‌طور در موضعی که جبرئیل فرود آمده است. تو همین نزدیک باش. بعد از نماز عشا دوم، من با شمع بیرون آمدم، آنها دو نفر با الاغ بودند. یحیی پرسید: مرد کجاست؟ گفتم: من هستم. با هم به مسجد رفتیم و من گفتم: این موضعی است که جبرئیل بر پیامبر (ص) فرود می‌آمد. آنها از الاغ پایین آمدند، دو رکعت نماز خواندند و ساعتی دعا کردند. سپس سوار شدند و من هم میان آنها حرکت می‌کردم. هر موضع و مشهده [در مدینه] بود، به آنجا رفتیم. آنها نماز می‌خواندند و دعا می‌کردند. همین‌طور ادامه یافت تا آنکه به مسجد برگشتیم، در حالی که فجر برآمد و مؤذن اذان گفت. وقتی به قصر رفت، یحیی به من گفت: ای شیخ بمان. من نماز صبح را در مسجد خواندم، آنها هم آماده رفتن به مکه بودند. صبح یحیی بن خالد به من اجازه ورود داد، [وقتی رفتم] مرا کنار خود نشاند و گفت: امیرالمؤمنین همچنان مشغول گریه است و از آنچه تو او را بدان راهنمایی کردی، شگفت زده. دستور داده تا ده هزار درهم به تو بدهم. سپس دراهم را به من داد. آن‌گاه به من گفت: یا شیخ، اینها را بگیر که برای تو مبارک باشد. ما امروز عازم سفر هستیم. هارون رفت و من به منزل آمدم، در حالی که این پول را همراه داشتم. با آن بدهی‌ام را پرداخت کردم، برخی از فرزندانم را تزویج کردم و زندگی ما وسعت یافت» (طبقات الکبری: ۵ / ۴۹۳ - ۴۹۴). واقدی سپس از

سفرش به بغداد و رفتن به رقه برای تماس گرفتن با یحیی برمکی یاد می‌کند و اینکه ابتدا در این کار موفق نشد تا آنکه در بازگشت یک زبیری دوباره او را راهی و همراهی کرد و توانست با یحیی تماس بگیرد. بدین ترتیب واقدی در بغداد ماند و ۲۷ سال پایان عمرش را در آنجا سپری کرد. او حکایتی هم از فضل بن یحیی بن خالد برمکی و تبختر او نزد پدرش یحیی بن خالد نقل می‌کند و می‌گوید که خودش آنجا حاضر و شاهد بوده است «و انا عنده» (الوزراء و الکتاب: ص ۱۲۷، جهشیاری «م ۳۳۱»، بیروت، ۱۴۰۸). درباره رابطه او با برامکه، حکایت‌های دیگری هم نقل شده است؛ از جمله نقلی که در المحاسن و المساوی آمده و گزارش اولین برخورد یحیی برمکی با او و حمایت مالی از وی است (المحاسن و المساوی: ص ۱۴۹ «بیهقی»، بیروت، ۱۴۲۰).

واقدی و منصب قضا در بغداد از سوی مأمون

در منابع اشاره به اینکه واقدی به جز کار علمی شغلی داشته باشد، نشده است؛ اما گفته‌اند که زمان هارون، منصب قضای بخشی از بغداد را داشته است. هارون زمانی که به مدینه آمد، واقدی راهنمای او در نشان دادن اماکن مشرفه بود (طبقات: ۴۹۴/۵). زمانی که مأمون از خراسان به بغداد آمد، سال ۲۰۳ منصب قاضی عسکر را به واقدی سپرد. او همچنان بر منصب قضاوت بود تا در شب سه‌شنبه یازدهم ذی حجة سال ۲۰۷ قمری درگذشت (طبقات: ۳۳۵/۷). قضاوت وی در بغداد در این مرحله چهار سال بود و ابن سعد در این باره نوشته است: «واقدی چهار سال از طرف مأمون قاضی بغداد بود؛ سپس افزوده است: و کان عالما بالمغازی و السیرة و الفتوح و الاحکام و اخلاق الناس و قد فسر ذلک فی کتب استخرجها و وضعها و حدث بها» (طبقات: ۴۹۳/۵). ما در این دوره، علایق معتزلی و شیعی مأمون را می‌دانیم و انتخاب واقدی به عنوان قاضی، باید تناسبی با علایق مأمون داشته باشد. مسعودی در برشمردن ویژگی‌های مأمون نقش انگشتی او را می‌نویسد و سپس می‌افزاید: «و قاضیه محمد بن عمر الواقدی، و یحیی بن اکثم» (التنبیه و الاشراف: ص ۳۰۵). شهرت واقدی در بغداد را می‌توان از محلی دانست در این شهر که به نام «باب الواقدی» شناخته می‌شد. درباره محمد بن ابی لیث گفته شده است که پیش از رفتن او به مصر، [لابد در بغداد] «و زافا علی باب الواقدی». او در آن وقت فقیهی بر اساس «مذهب الکوفیین» بوده است (الولایة و القضاة: ص ۴۴۹ از کندی «م ۳۵۵»، چاپ قاهره). تنوخی نوشته است: «وقتی واقدی درگذشت، مأمون از ابوعمر محمد بن عبدالرحمن مخزومی که قاضی مکه بود، خواست تا قاضی بغداد شود» (نشوار المحاضرة: ۱۹۳/۵). بی‌مناسبت نیست این حکایت مستقیم از واقدی را هم بیاوریم که روزگاری در مدینه دو نفر صحبت می‌کردند، یکی به دیگری می‌گفت: تو فقیرتر و مفلس‌تر از قاضی هستی؛ اما اکنون، قضات [مثل] والیان و جباران

و شاهان هستند، همه آنها تجارت و اموال و غلات و مزرعه دارند: «قال محمد بن عمر: لقد كان الرجلان يتقاوُلان بالمدينة في أول الزمان فيقول أحدهما لصاحبه: لأنت أفلس من القاضي. فصار القضاة اليوم ولاة وجبايرة وملوكا أصحاب غلات وضياع وتجارا وأموال» (طبقات: ۲۱۳/۵).

بدینی اهل حدیث به واقدی

واقدی به دلیل پایبندی اش به روش های تاریخی که متفاوت با آثار حدیثی بود، مورد طعن اهل حدیث قرار گرفته است؛ به ویژه از این حیث که گاه اسناد نقل ها را داخل در یکدیگر می کند و از چند سند، یک متن را فراهم می آورد، مورد انتقاد واقع شده است. ابن حنبل می گوید نظرش به واقدی مثبت بود تا فلان حدیث را از ... از زهری نقل کرد. مقصودش حدیث ابن ام مکتوم است که بر رسول و همسرانش وارد شد و حضرت خطاب به میمونه و ام سلمه فرمود: «أفعمياوان أنتما» (تهذیب الکمال: ۱۸۲/۲۶ - ۱۸۴). مکرر از ابن حنبل نقل شده است که واقدی را کذاب می خواند (تهذیب الکمال: ۱۸۶). ابوجاتم رازی او را با سیف بن عمر مقایسه می کند و می نویسد: «متروک الحدیث یشبه حدیثه حدیث الواقدی»! (تهذیب الکمال: ۳۲۶/۱۲). بخاری هم نوشته است: «الواقدی مدینی سکن بغداد، متروک» (تهذیب الکمال: ۱۸۵/۲۶). یحیی بن معین هم درباره یعقوب بن محمد می گفت: «احادیثه تشبه احادیث الواقدی، یعنی ترکوا حدیثه» (تهذیب الکمال: ۳۷۱/۳۲). ابن عدی نوشته است: «متون اخبار واقدی، غیر مضبوط بوده و سستی آنها آشکار است» (الکامل: ۲۴۳/۶). علی بن مدینی هم نوشته است که واقدی سی هزار حدیث غریب دارد (تهذیب: ۱۸۷/۲۶). اسحاق بن راهویه، واقدی را جعل کننده حدیث می داند (تاریخ بغداد: ۲۲۶/۳). نسائی هم او را متروک الحدیث دانسته است (الضعفاء و المتروکین: ص ۳۰۳، چاپ شده با تاریخ الصغیر بخاری). ابوزرعه هم او را ضعیف دانسته است؛ همچنین بسیاری دیگر از رجال شناسان اهل حدیث (بنگرید: الکامل فی ضعف الرجال: ۲۲۴۷/۶). دلیل این امر همان طور که بارها نوشته ایم، این است که اهل حدیث، اهل اخبار یعنی مورخان را که مجبور هستند همه چیز نقل کنند تا تاریخشان کامل شود، معتبر نمی دانند. ذهبی درباره واقدی می نویسد: «أحد اوعية العلم على ضعفه المتفق عليه ... جمع فأوعى و خلط الغث بالسمين، و الخرز بالدر السمين، فأطرحوه لذلك» [سیر اعلام النبلاء: ۴۵۴/۹] و در تاریخ الاسلام [۳۶۲/۱۴] می نویسد: «و هو مع عظمته في العلم ضعيف». ابن حجر غالباً با تعبیر «و فی سنده الواقدی و هو واه» یا «رواه الواقدی و هو کذاب» از او یاد می کند (الاصابه: ۱۳۷/۱)؛ البته که در مواردی هم به او استناد می کند. جایی می نویسد: این مطالب را واقدی گفته و «واقفه علیه اهل العلم بالاخبار و هو المشهور»؛ گرچه سخن ابن اسحاق با آن مخالف است (الاصابه: ۱۶۹/۱). وی ده ها بار به

واقدی ارجاع داده است. روشن است که اگر استناد به واقدی بخواهد حذف شود، چیز زیادی از اخبار مغازی باقی نمی ماند. این حکایت هم جالب است. عباس بن عبدالعظیم که زمانی رحل اقامت در صنعا افکنده بود تا از دانش عبدالرزاق بن همام استفاده کند، بعدها که برگشت، گفت: «والله الذی لا اله الا هو ان عبدالرزاق کذاب، و محمد بن عمر الواقدی اصدق منه» (الکامل ابن عدی: ۵۳۸/۶). این ارزیابی را کسانی مانند ذهبی قبول ندارند؛ به ویژه ذهبی معتقد است با آنکه همه اجماع بر ترک روایت واقدی دارند، این شخص بی دلیل واقدی را بر او ترجیح داده است (سیر اعلام النبلاء: ۵۷۱/۹، ۵۷۲).

حمد جاسر روش وی را متفاوت از روش محدثان می داند (المناسک حربی، مقدمه، ص ۱۰۰) و به نظر می رسد همین امر سبب شده است تا رجال شناسان که عموماً در کار حدیث هستند، او را قذح کنند. در مقابل یاقوت که روش تاریخی را می فهمد، نوشته است: «درباره تاریخ مردمان و سیره و فقه و دیگر فنون وی به اجماع موثق است» (معجم الادباء: ۲۷۹/۱۸). گذشت ذهبی که هم زمان نگاه حدیثی و تاریخی دارد، درباره واقدی نوشته است: «واقدی ضعیف است، اما نیاز به او در مغازی و تاریخ روشن است. ما آثار وی را بدون آنکه به آن [در فقه و امر دین] استدلال کنیم می آوریم» (سیر: ۴۶۹/۹). ستایش خطیب بغدادی از او کم مانند است: «وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الْخَطِيبُ: قَدِمَ الْوَاقِدِيُّ بَغْدَادَ، وَوَلِيَ قَضَاءَ الْجَانِبِ الشَّرْقِيِّ مِنْهَا، وَهُوَ مِمَّنْ طَبَّقَ شَرْقَ الْأَرْضِ وَغَرِبَهَا ذِكْرَهُ، وَلَمْ يَخْفِ عَلَى أَحَدٍ عَرَفَ أَخْبَارَ النَّاسِ أَمْرَهُ وَسَارَتِ الرِّكْبَانُ بِكُتْبِهِ فِي فَنُونِ الْعِلْمِ مِنَ الْمَغَازِي، وَالسِّيَرِ، وَالطَّبَقَاتِ، وَأَخْبَارِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَالْأَحْدَاثِ الَّتِي كَانَتْ فِي وَقْتِهِ، وَبَعْدَ وَفَاتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَكُتِبَ الْفَقْهُ، وَاخْتَلَفَ النَّاسُ فِي الْحَدِيثِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ، وَكَانَ جَوَادًا كَرِيمًا مَشْهُورًا بِالسَّخَاءِ» (تاریخ بغداد: ۴/۴). محمد بن سلام جمعی هم درباره واقدی گفت: «محمد بن عمر الواقدی عالم دهره» (تهذیب الکمال: ۱۸۹/۲۶). ابن سید الناس و ابن کثیر از مورخان معروف قرون بعد با لحنی مدافعانه از وی سخن گفته اند (عیون الاثر: ۲۶/۱؛ البدایة و النهایة: ۲۲۴/۳).

واقدی در منابع حدیثی - تاریخی شیعه

راویان شیعه، اخبار تاریخی خود را دارند و اغلب به آنها بسنده می کنند؛ از این رو تنها در مواردی که نیاز دارند مطلبی را در مباحث جدلی - مذهبی بر مخالف خود ثابت کنند، به منابع مخالف ارجاع می دهند. در این باره نام واقدی و بسیاری دیگر را می توان مشاهده کرد. اما از سوی دیگر، بخشی از این اخبار که رنگ عراقی - شیعی دارد، در منابع تاریخی اهل حدیث سنی نیز به

اشتراک گذاشته شده است. در این مورد خاص، واقدی روایات فراوانی از امام صادق و امام باقر (ع) و پاره‌ای راویان شیعی دیگر و نیز کسانی دیگر از خاندان طالبی‌ها دارد که شماری را در طبقات ابن سعد می‌توانیم ملاحظه کنیم. این کلیت مسئله است، اما به طور خاص درباره واقدی باید گفت:

نخست آنکه در منابع شیعه، نجاشی در معرفی ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی از موالی اسلم، می‌گوید او از امام باقر و امام صادق (ع) روایت دارد و از اصحاب نزدیک است؛ برای همین «عامه» او را تضعیف کرده‌اند. سپس می‌نویسد: «برخی از اصحاب ما به نقل از برخی از مخالفان نقل کرده‌اند که کتاب‌های واقدی در اصل از این ابراهیم است و واقدی آنها را نقل و خود مدعی آنها شده است» (رجال نجاشی: ۱۴ - ۱۵). روشن است که نجاشی اطمینان به این امر ندارد و به همین جمله که اصحاب ما از برخی از مخالفان این را نقل کرده‌اند، بسنده می‌کند و توضیح دیگری نداده است.

شیخ مفید او را متمایل به مذهب عثمانی می‌داند؛ با این وجود به امیرالمؤمنین (ع) بی‌علاقه نبوده است (قاموس الرجال: ۳۲۵/۸). این درست عکس نگاه ندیم است که او را متمایل به تشیع می‌داند و ما در جای دیگری به آن خواهیم پرداخت. از عالمان متأخر شیعه، سیدعلی خان کبیر شیعی (م ۱۱۲۰ق) درباره واقدی نوشته است: «و محمد بن عمرو بن واقد الواقدي: صاحب المغازی الذي طَبَّقَ شرق البلاد و غربها ذِكْرُهُ، نُسِبَ إِلَى جَدِّهِ» (الطراز الأول: ۳۳۴/۶).

استناد به واقدی در منابع حدیثی - جدلی شیعه فراوان انجام گرفته است و صدالبته نیاز به تدقیق دارد. در کتاب المسترشد فی الامامة از محمد بن جریر بن رستم طبری شیعی، تعدادی روایت از واقدی با اسناد خود او نقل شده است. در میان این روایات، مواردی وجود دارد که مصحح به «المغازی» واقدی ارجاع داده است؛ اما مواردی هم مشاهده می‌کند که در المغازی نیامده است؛ از جمله روایاتی که درباره توطئه منافقان در عقبه برای کشتن پیامبر (ص) گزارش شده است (المسترشد: ص ۵۹۲ - ۵۹۳، ۵۹۵). درباره روایات واقدی در این کتاب باید تحقیق مستقلی انجام گیرد.

شیخ صدوق نیز با سند «حدثنا محمد بن عبدالله مولى بنوهاشم عن محمد بن اسحاق عن الواقدی» نقل می‌کند که به نظر محل تأمل می‌آید (معانی الاخبار: ص ۵۶؛ علل الشرایع: ۱۳۵/۱).

در دلائل الامامة (۱۷۰، ۱۸۲، ۲۳۳ «قم، ۱۴۱۳») از سه واقدی با نام‌های ابویوب الواقدی، عمارة بن زید الواقدی و ابومحمد الواقدی نقل می‌شود که روشن نیست چه کسانی هستند. البته که

نقل‌های مفید، روایت طوسی در امالی (ص ۳۸۵) از واقدی و آنچه در اعلام الوری مکرر از واقدی آمده، مضبوط است.

در این میان، روایت شگفت و بسیار بلندی در الثاقب فی المناقب (ص ۲۲۹ - ۲۳۳ ق) است که واقدی نقل کرده و جمعی را وصف می‌کند شامل شافعی، محمد بن حسن شیبانی و خود واقدی که نزد هارون بوده‌اند. او کمی دیر رسیده و هارون وی را در کنار خود جای داده است. آن‌گاه هارون از تعداد روایات فضایل نقل شده توسط آنها درباره امام علی (ع) می‌پرسد که هر کدام عددی را گفته‌اند. سپس هارون می‌گوید: او فضیلت شگفتی در این باب دارد و حکایت بلندی را درباره خطیب دمشق نقل می‌کند که روی منبر علی را دشنام می‌داده است. هارون او را می‌خواهد و صد ضربه شلاق می‌زند و حبس می‌کند و در فکر بوده است که با او چه کند. همان شب، پیامبر و حسنین و ... را می‌بیند که حاضر شدند و گفتگوهایی شده است. در آن وقت، این شخص هم می‌آید و امام علی (ع) به رسول گلیه کرده است که وی روی منبر به او دشنام می‌دهد. پیامبر او را نفرین کرده و او به صورت سگ درآمده است. این روایت از نظر اینکه واقدی نزد هارون محبوب بوده و ارتباط با او داشته، جالب است.

۳۰۱

آینه پژوهش | ۲۱۷
سال ۳۷ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۵

ده‌ها نقل از واقدی در مناقب ابن شهر آشوب هم نقل شده است که برخی مسند و برخی صرفاً با تعبیر «قال الواقدی» خبر آمده است. همه این موارد نیازمند بررسی است که در منابع دیگر آمده است یا خیر. همچنین در مثال النواصب ابن شهر آشوب (۳/۳۹۰) آمده است: «ذكر الواقدی فی کتاب الرده، و محمد بن اسحاق فی الايضاح...»؛ معلوم نیست مقصود از کتاب الايضاح ابن اسحاق چه کتابی است. در جای دیگری از مثالب (۳/۴۴) تعبیر «ذكر الواقدی فی کتاب الجمل» آمده است؛ اما نام واقدی - چنان‌که فهرست مثالب (۱۱/۵۲۹) گواه است، در مجلدات و صفحات فراوانی آمده است؛ البته این صفحات شامل متن و حواشی است. موارد متن اغلب به صورت «روی الواقدی» (۱۱۱/۳، ۱۱۳، ۳۸۵، ۱۹۲/۴، ۲۳۱، ۳۱۳، ۶۵/۵، ۴۵۷) یا «فی حدیث الواقدی» (۱۵۹/۳) یا «تاریخ الواقدی» (۵/۲۴۰) یا «روایة الواقدی» (۵/۲۸۴) یا «کتاب الواقدی» (۵/۲۹۶) آمده است و روایات نقل شده مطابق دیگر نقل‌های ابن شهر آشوب باید صحت سنجی شود. پاره‌ای از این نقل‌ها عیناً در مناقب هم آمده است.

انبوهی از نقل‌ها از واقدی در کتاب الفضائل منسوب به شاذان بن جبرئیل قمی آمده است که به نظر نادرست می‌آید و نیاز به بررسی دارد؛ چنان‌که وضعیت خود این کتاب هم محل تأمل است. منابع اخیر غالباً به نقل از واقدی با تعبیر قال الواقدی بسنده کرده‌اند و نامی از تاریخ الواقدی یا مغازی یا کتاب الدار یا را یاد نمی‌کنند.

فهرست آثار واقدی و پاره‌ای نکات

گذشت که عمده دانش واقدی، به دلیل تربیت او در مدینه و تأثر او از مکتب تاریخ‌نگاری مدینه در مغازی و دوره اسلامی بود؛ به طوری که ابراهیم حربی گفته است: «او آگاه‌ترین مردم به اخبار دوره اسلامی بوده و از جاهلیت چیزی نمی‌دانست» (تاریخ بغداد: ۲۱۵/۳). از میان آثار متفاوتش، کتاب مهم برجای مانده او المغازی است که نشانه کار گسترده وی و تتبع بسیار در روایات دوران از هجرت تا رحلت است. اخبار واقدی عمدتاً تاریخی است؛ اما در علم حدیث ید طولایی دارد و کم‌وبیش اخبار و احادیثش در حوزه تفسیر و فقه مورد توجه فقیهان و محدثان و مفسران بوده است. کتاب‌های او از همان زمان حیات وی به همه بلاد رسید و بعدها محتوای کتاب‌های سیره و مغازی را پر کرد. درباره حسین بن فرج بغدادی آمده است که «قدیم اصبهان، و حَدَّثَ بها المبتدأ و المغازی عن الواقدی» (طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها: ۲۰۰/۲؛ اخبار اصبهان: ۳۲۹/۱). بعدها ابونعیم اصفهانی در دلائل النبوه، روایت خود از واقدی را از طریق همین حسین بن فرج نقل می‌کرد (بنگرید: دلائل النبوه: ۲۳۵/۱، ۲۷۸ و موارد دیگر).

ندیم تولد واقدی را به نقل ابن سعد سال ۱۳۰ می‌داند و می‌افزاید: او شامگاه روز دوشنبه ۱۱ ذی حجه سال ۲۰۷ درگذشت؛ درحالی‌که ۷۸ سال داشت. وی را در مقبره خیزران دفن کردند، درحالی‌که محمد بن سماعه بر او نماز گذارد. اما آثار او به این شرح است:

کتاب التاریخ و المغازی و المبعث، کتاب اخبار مکه، کتاب الطبقات، کتاب فتوح الشام، کتاب فتوح العراق، کتاب الجمل، کتاب مقتل الحسین، کتاب السیره، کتاب ازواج النبی (ص)، کتاب الردة و الدار، کتاب حرب الاوس و الخزرج، کتاب صفین، کتاب وفاة النبی (ص)، کتاب امر الحبشة و الفیل، کتاب المناکح، کتاب السقیفة و بیعة ابی بکر، کتاب ذکر الاذان، کتاب سیره ابی بکر و وفاته، کتاب مداعی قریش و الانصار فی القطائع، و وضع عمر الدواوین و تصنیف القبائل و مراتبها و انسابها، کتاب الترغیب فی علم المغازی و غلط الرجال، کتاب مولد الحسن و الحسین و مقتل الحسین علیه السلام، کتاب ضرب الدنانیر و الدراهم، کتاب تاریخ الفقهاء، کتاب الاداب، کتاب التاریخ الکبیر، کتاب غلط الحدیث، کتاب السنة و الجماعة و ذم الهوی و ترک الخروج فی الفتن، کتاب الاختلاف که شامل اختلاف اهل مدینه و کوفه در شفعه، صدقه، هبه، عمری، و رقی، و دیعه، عاریه، بضاعه، مضاربه، غصب، شرکه، حدود و شهادت می‌شد و نیز باقی ابواب فقه (الفهرست ندیم، چاپ ایمن فواد، ص ۳۰۸ - ۳۰۹).

اطمینان نداریم که ندیم همه این کتاب‌ها را دیده باشد؛ برای نمونه درباره کتاب السنة و الجماعة، ادبیات آن به زمان واقدی و فکر او نمی‌نماید؛ درواقع به تمایلات او نیز که مورد توجه

مأمون معتزلی بوده، سازگاری ندارد. اهمیت کتاب در ترغیب به علم مغازی، از نکات جالب در این اسامی است. نگارش کتاب مولد امام حسن و امام حسین و همین طور مقتل الحسین، تمایلات او را به اخبار علویان که ویژه مورخان متشیع عراقی است، نشان می‌دهد؛ چیزی که خود ندیم هم در ابتدای شرح حال کوتاه واقدی آورده است. او می‌نویسد: «کان یشیع، حسن المذهب، یلزم التقیه»؛ سپس می‌گوید واقدی روایت کرده است که علی را معجزه پیامبر (ص) می‌دانست؛ چنان که موسی عصا داشت یا عیسی مرده زنده می‌کرد. ندیم تخصص او را با این عبارت بیان می‌کند: «کان عالماً بالمغازی و السیر و الفتوح و اختلاف الناس فی الحديث و الفقه و الاحکام و الاخبار» (الفهرست: ۳۰۷/۱ - ۳۰۸).

ابن عبد البر می‌گوید من «کتاب الطبقات» او را نزد احمد بن قاسم تاهرتی خواندم و او از محمد بن معاویه قُرشی از ابراهیم بن موسی بن جمیل از محمد بن سعد کاتب الواقدی از واقدی فراگرفته بود؛ اما «تاریخ الواقدی» را روایت کرد برای من - با تعبیر «اخبرنی» - خلف بن قاسم از ابوالحسن علی بن عباس بن الون از جعفر بن سلیمان نوفلی از ابراهیم بن منذر الحزامی از واقدی (الاستیعاب، چاپ ترکی، ۴۲/۱).

یک خبر شگفت هم در کتاب البستان الجامع لجميع تواریخ اهل الزمان (ص ۱۸۶) ذیل رویدادهای سال ۲۵۰ قمری به این شرح آمده است: «وفی هذه السنة انجز تاریخ الواقدی: در این سال تاریخ واقدی به انجام رسید [منجز شد]»؛ این عبارت چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

اما در برخی از متن‌های قدیمی، از آثار دیگر از جمله کتاب الدار و تاریخ الواقدی نقل می‌شود. هر دو کتاب بر اساس نقل‌هایی که مانده است، آثاری جز کتاب المغازی هستند که مربوط به دوران جنگ‌های پیامبر در مدینه است؛ برای مثال ابن ابی اصیبعه (م ۶۶۸ ق) از «تاریخ ابی عبدالله محمد بن عمر الواقدی» رویدادهای سال ۳۸ قمری را نقل می‌کند که حضرت اشتر را به عنوان حاکم مصر فرستاد (عیون الانباء: ۴۰۴/۱). ابوالصلاح حلبی هم در تقریب المعارف از تاریخ الواقدی و نیز کتاب الدار او چند مورد نقل کرده است که در جای دیگری آوردیم. فهرستی از آثار وی را محمد بن اسحاق ندیم در الفهرست آورده است (ص ۳۰۷ - ۳۰۹). روشن است اخباری از این آثار برجای مانده است؛ اما به طور کامل جز مغازی اثری از واقدی نمانده است. در اکمال تهذیب الکمال (۳/۲ علاءالدین غلطای «م ۷۶۲») با تعبیر «فی تاریخ الواقدی» نقلی درباره فتوحات آمده است که به روشنی معلوم است مقصود کتاب المغازی نیست: «وفی تاریخ الواقدی»: أقام جنادة ابن أبي أمية بأرواد فيما يقولون سبع سنين حتى فتحها، وكان بها مجاهد وتبيح، وفي سكناهم أقرأ مجاهد تبیعاً القرآن العظيم». موارد مکرری در این کتاب از تاریخ

الواقدی نقل شده است (۳/۳۶۲، ۴/۵۰۵، ۶/۲۷، ۶/۱۴۱). ممکن است گفته شود اینها مطالبی است که ابن سعد به نقل از واقدی در طبقات آورده است؛ طبعاً ممکن است چنین باشد، اما نویسنده در مورد آخر چنین می‌گوید: «الذی رأیت فی تاریخ الواقدی و نقله ایضا عنه محمد بن سعد». بنابراین نشان می‌دهد که کتاب تاریخ را به طور مستقل از طبقات ابن سعد دیده است. بنابراین این کتاب تا سال ۷۶۲ قمری که نویسنده اكمال تهذیب الکمال زنده بوده، در دست بوده است؛ حتی در قرن نهم نیز سمهودی (م ۹۱۱) می‌نویسد: «و فی تاریخ الواقدی أراد معاوية سنة خمسین تحویل منبر رسول الله (ص) الى دمشق» (وفاء الوفاء: ۱۰/۲). حاجی خلیفه مدخلی به عنوان «تاریخ الواقدی» گذاشته (کشف الظنون: ۳۰۹/۱)، اما هیچ چیزی ذیل آن ننوشته است. اشاره کردیم که کتاب الردّه منسوب به واقدی، متنی داستانی است؛ با این حال در آثار او کتاب الردّه بوده است. ابن حجر تعبیر «ذکر الواقدی باسناده فی الردّه أن النبی (ص) ...» (الاصابه: ۷/۲). موارد دیگری هم دارد (برای نمونه: ۱/۶۳۵، ۲/۴۰، ۱۸۹، ۲۹۰، ۳۵۶، ۳/۷۶، ۲۱۰، ۴/۴۳، ۲۲۶، ۲۵۷ «ذکر الواقدی فی اول کتاب الردّه»، ۵۵۴، ۶۰۰، ۱۵۱/۶، ۱۶۵، ۱۸۸، ۱۸۵/۷، ۳۱۱، ۳۶۴). آیا ابن حجر در قرن نهم کتاب الردّه را در اختیار داشته است؟ نکته دیگر اینکه ابن سعد درباره یکی از دختران ابوطالب مطلبی ذکر می‌کند که رابطه کسی است که به ام‌طالب از او یاد می‌شود؛ چنان‌که «سماها محمد بن عمر فی کتاب طعم النبی (ص)». تعبیر «کتاب طعم النبی» درباره کسانی است که سهمیه‌ای برای آنان از آرد قرار داده شده است. اکنون پرسش این است که آیا این تعبیر اشاره به رساله مستقلی درباره این اشخاص است؟ این مورد مربوط به ام‌طالب یا همان رابطه است (۸/۳۹). ابن سعد در جای دیگری موارد مشابه آن را به نقل از واقدی دارد (۸/۶۸، ۷۹، ۹۵، ۱۰۱، ۱۱۱). در کتاب‌های حدیث هم این موارد درباره زنان مشاهده می‌شود: «قال سمعت مالک بن انس: يقول: أطلع النبي ص على صفية بنت حيي خبزا ولحما» (المستدرک علی الصحیحین: ۶۷/۸).

محتوای کتب واقدی را باید در طبقات الکبری ابن سعد دید. وی جزئیات رویدادهای دوران بنی‌امیه را هم ذیل شرح حال‌های مختلف آورده است که نشان می‌دهد دست واقدی در زمینه این دوره‌ها پر بوده است و با تسلط، روایات تاریخی را می‌آورد و این‌طور نبود که فقط در مغازی تخصص داشته باشد؛ برای مثال بهتر است شرح حال عبدالملک بن مروان را در طبقات ملاحظه کنیم (۵/۱۷۲، ش ۷۵۹). این نکته‌ای است که از فهرست آثار واقدی که ندیم آورده است، به دست می‌آید. وی فهرستی از کتاب‌های ابن سعد را می‌آورد و در پایان افزوده است: «و هذا الكتاب [شاید: الكتب] ألفه ابن سعد من كتب الواقدي والكلبي والهيثم بن عدي والمدائني» (الفهرست: ۳۱۰/۱). پیش از آن هم با یاد از «ابوعبدالله محمد بن سعد» او را «من

اصحاب الواقدی، روی عنه، و ألف کتبه من تصنیفات الواقدی» یاد کرده است (الفهرست: ۳۱۰/۱). ابن حجر در جایی از کتاب «مقتل الحسین» واقدی نقل می‌کند: «و ذکر الواقدی فی مقتل الحسین أنَّ ابا الهیاج قُتل معه» (الاصابه: ۱۰۱/۴).

با جستجوی نام «محمد بن عمر» یا «محمد بن عمر بن واقد الاسلمی» می‌توانیم صدها مورد روایات واقدی را در کتاب طبقات الکبری ابن سعد مشاهده کنیم. این موارد در همه بخش‌های این کتاب به‌ویژه شامل بخش سیره نبوی در مکه می‌شود که ربطی هم به کتاب المغازی ندارد. سندهای این بخش نشان می‌دهد وی تا چه اندازه سیره زهری را از طریق معمر بن راشد حفظ کرده است (برای نمونه: ۴۵۸/۳، ۴۶۲، ۴۶۵، ۲۷۹/۴). موارد آن بسیار فراوان و قابل جستجو است. «أخبرنا محمد بن عمر. حدثنا معمر عن الزهري عن عروة أن عليا صلی علی فاطمة» (۲۴/۸). در حالی که شعبی می‌گفت: «ابوبکر بر فاطمه نماز خوانده است!» (همان)؛ چنان‌که همان‌جا ابن سعد از واقدی به نقل از علی بن الحسین (ع) نقل می‌کند که علی بر فاطمه نماز خوانده است (۲۴/۸ - ۲۵). حکایتی هم از زهری نقل می‌کند که از نظر تاریخ‌نویسی و نسب‌نگاری جالب است. زهری می‌گوید من بچه بودم و پولی از بیت‌المال نداشتم؛ آن وقت نسب قوم خود را از عبدالله بن ثعلبه عدوی که «کان عالما بنسب قومی» بود، فرا می‌گرفتم. کسی از او سؤالی از طلاق کرد و او ندانست و به سعید بن مسیب ارجاع داد. از آن پس من - علم نسب را رها کردم و - شاگردی سعید بن مسیب و عروة بن زبیر و عبیدالله بن عبدالله بن عتبه و ... را کردم. این را ادامه دادم تا فقیه شدم» (۳۴۸/۵).

طریق دیگر او به هشام بن عروه از عروه بن زبیر که اخبار مغازی را در چارچوب مکتب مدینه - با نظر عایشه - روایت می‌کند، از عبدالرحمن بن ابی الزناد است که البته اخبار مکه دوران ابن زبیر هم از همین طریق با هوای زبیری روایت شده است (طبقات: ۷۳/۵). به نظر می‌رسد واقدی منابع ابن اسحاق - منابعی که ابن اسحاق بر اساس آن کتابش را نوشته - را در اختیار داشت و لزومی به اینکه از او نقل کند، نمی‌دیده است؛ همچنین اطلاعاتی را از طرق دیگر آورده است. طرق دیگر او نیز که بسیاری از آنها را می‌توان تصور کرد از منابع موردی و جزئی و به صورت شفاهی گردآوری کرده، بسیار فراوان است. تنوع این اسناد نشان می‌دهد تا چه اندازه تاریخ‌نویسی واقدی مبتنی بر روش علمی - سندی دقیق است. طبعاً نمی‌توان همه این نقل‌ها را تأیید کرد؛ اما تعهد به ذکر سند آن هم از طرق مختلف و آن هم یافتن منابع خاص برای هر واقعه، دقت و اتقان کار را از سوی واقدی نشان می‌دهد. از آوردن هیچ یادداشت کوچکی درباره روشن شدن وضع یک نفر دریغ نکرده است.

یک گزارش جالب دیگر این است که محمد بن یونس بربری گوید: کتاب‌های واقدی نزد چهار نفر بود: محمد بن سعد الکاتب، ابوحسان الزیادی، ابراهیم بن سعید الجوهري و ابراهیم بن هاشم بن مشکان (تهذیب الکمال فی اسماء الرجال: ۹۷/۲ «بیروت، ۱۹۹۲»).

در یک مورد خاص، عبدالرحمن بن ابی الزناد از مشایخ واقدی از قول پدرش - ابوالزناد - به واقدی می‌گوید: اگر مغازی صحیح می‌خواهی، «فعلیک بمحمد بن صالح بن دینار التمار [م ۱۶۸ در سن هشتادواندی]» (۴۷۰/۵). این شخص را باید یکی از منابع مغازی مدینه در این دوره شناخت. واقدی از او چند روایت دارد (۱۲۲/۱، ۱۶۴ «خبر خروج رسول الله الی الطائف» و...، ۳/۳، ۳۵، ۴۰۱، ۴۴۸، ۱۱۹/۸).

درباره چاپ المغازی

تنها اثری که از واقدی کامل برجای مانده و متعلق به اوست، کتاب المغازی است. کتاب الرده و فتوح الشام که آنها نیز به نام وی انتشار یافته‌اند، آثاری داستانی هستند که بعدها نوشته شده‌اند و باید در جای دیگری مفصل بحث کرد.

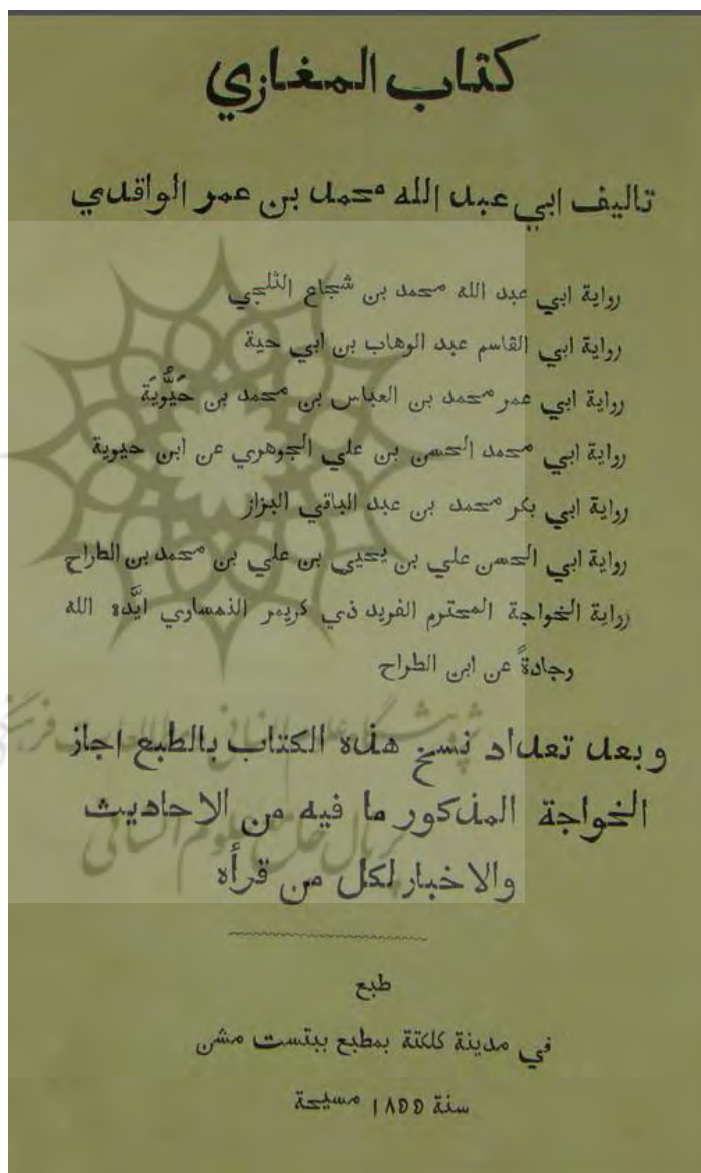
کتاب المغازی را نخستین بار کریم براساس نسخه‌ای کهن که در سال ۱۸۵۱ میلادی به دست آمده بود، تصحیح و ضمن ۴۳۷ صفحه همراه با مقدمه‌ای به سال ۱۸۵۵ میلادی در کلکته منتشر کرد. بیش از یک قرن بعد، مارسدن جونز در سال ۱۹۶۶ میلادی با مقدمه‌ای مفصل در شرح حال واقدی و تاریخ سیره‌نویسی، توسط دانشگاه آکسفورد در سال ۱۹۶۶ منتشر کرد. مارسدن جونز [۱۹۲۰ - ۱۹۹۲ م] از شرق‌شناسان بنام است. به احترام وی کتابی با عنوان Arab and Islamic Studies in Honor of Marsden Jones توسط ثابت عبدالله در انتشارات «توریت» منتشر شده است.

مغازی تصحیح شده جونز را محمود مهدوی دامغانی در سه مجلد به فارسی ترجمه کرده است.

بیفزاییم که کتاب المغازی برای نخستین بار از سوی یک عرب مسلمان به نام احمد خلیل الشال - ناشر دارالمحدث و سال نشر ۲۰۲۵ میلادی - در ریاض چاپ شده است. روی جلد آمده است: «روایة محمد بن شجاع الثلجی متوفای ۲۶۶ ق». این شخص چنان که در جای دیگر گفتیم، از مخالفان اهل حدیث و متمایل به مذهب جهمی - معتزلی است.

درباره کتاب واقدی هم یک اثر دوجلدی با عنوان الواقدی و کتابه المغازی، منهجه و مصادره (عبدالعزیز بن سلیمان بن ناصر السلومی، مدینه، ۱۴۲۴ ق، در ۹۲۰ صفحه) منتشر شده است. باب اول این کتاب درباره زندگی نامه شخصی و نیز زندگی نامه علمی او و بحث از تخصص او

در مغازی، حدیث، فقه و علم تفسیر نوشته شده است. مبحث دیگری از این باب درباره ارزیابی او در کتاب های رجالی و جرح و تعدیل وی و مبحثی نیز به شغل قضاوت وی در بغداد در دوره رشید و مأمون است. باب دوم کتاب درباره کتاب مغازی و منابع آن است. این کتاب مفصل ترین اثری است که تاکنون درباره واقدی نوشته شده است.





۳۰۸

آینه پژوهش | ۲۱۷
سال ۳۷ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۵

واقدی و تحقیقات میدانی

خطیب بغدادی از شهرت فوق العاده واقدی درباره مغازی و سیر و طبقات و اخبار رسول (ص) یاد کرده است (تاریخ بغداد: ۲۱۳/۳، چاپ دارالکتب العلمیه). همان جا از محمد بن سلام جُمَحی نقل می‌کند که می‌گفت: «واقدی عالم روزگار خویش است» (۲۴۱۴/۳). مقایسه متن مغازی با سیره ابن اسحاق، دامنه و وسعت کتاب واقدی را به خوبی آشکار می‌کند؛ آن گونه که از نظر ارائه جزئیات و حوادث ریز و درشت در بخش مغازی، به مراتب بر سیره ابن اسحاق ترجیح دارد. واقدی با استفاده از تمامی منابع شفاهی و مکتوب به تحقیق درباره مغازی رسول خدا (ص) پرداخت و شخصاً با رفتن به مناطقی که در آنها نبردهای عصر رسول (ص) صورت

گرفته و نیز گرفتن آگاهی‌هایی از نسب‌شناسان قبایل و نوادگان از نسل صحابه، اطلاعات خود را تکمیل کرده است.

از واقدی نقل شده است که درباره خودش گفت: «من به منطقه مُریسیع رفتم و آنجا را دیدم. غزوه‌ای را نشناختم، جز آنکه به محل آن رفتم تا از نزدیک ببینم» (۲۱۵/۳).

نقل شده است که شخصی واقدی را دید که ظرف آبی برداشت و عازم سفر بود. از وی پرسید: عازم کجا هستی؟ گفت: تصمیم دارم به منطقه حنین بروم و نقطه‌ای را که نبرد حنین در آن رخ داده از نزدیک ببینم (تاریخ بغداد: ۶/۳؛ عیون الاثر: ۱۸/۱). نمونه‌ای از دقت‌های تاریخی - جغرافیایی وی اطلاعاتی است که درباره میدان نبرد در احد به دست می‌دهد؛ آگاهی‌هایی که نشان‌دهنده دقت او در تبیین میدان نبرد است و نظیر آن را در هیچ منبع دیگری نمی‌توان یافت (المغازی: ج ۱، ص ۲۲۴ - ۲۲۵؛ برای تحلیل آن اطلاعات بنگرید: آثار اسلامی مکه و مدینه: ص ۳۸۵ - ۳۸۷). شناخت دقیق وی از مدینه و محلات و مناطقی که رسول (ص) رفته بود و خانه‌های اشخاص را از جاهای دیگر هم می‌توان به دست آورد. درباره کثیر بن صلت می‌نویسد: «او خانه بزرگی در مدینه داشت، درست در "مصلی" بود؛ به طوری که قبله مصلاهی عیدین به سمت خانه وی بود» (طبقات: ۹/۵). درباره عروه بن زبیر هم می‌گوید در زمینی از دنیا رفت که میحاج در ناحیه فرع داشت و همان جا مدفون شد و این روز جمعه سال ۹۴ قمری بود (۱۳۹/۵). او مدینه را به خوبی می‌شناخت؛ آن‌گونه در اخبار مغازی داده‌های جغرافیایی او بسیار دقیق بود. حیف که متن مفصل را تهیه نکرد و به همین مقدار بسنده نمود. «ابراهیم حربی گوید: مسیعی می‌گفت: روزی واقدی را دیدیم که در مسجد النبی (ص) به استوانه‌ای تکیه داده و تدریس می‌کرد. گفتیم: چه تدریس می‌کرد؟ گفت: دو جزء از مغازی را. یک روز به او گفتیم: چرا احادیث افراد را داخل هم کرده یک متن از آن درست می‌کنی؟ اگر حدیث تک‌تک آنها را می‌گفتید، بهتر بود. واقدی گفت: طول می‌کشد. گفتیم: ما راضی هستیم. یک جمعه نیامد، بعد غزوه احد را آورد که در بیست جلد بود. ما گفتیم: به همان روش اول برگردیم» (تاریخ بغداد: ۲۱۶/۳). در متن موجود مغازی، بیش از همه درباره جنگ بدر بحث شده که از صفحه ۲۰ تا ۱۷۹ را شامل می‌شود.

استفاده واقدی از منابع مکتوب

برخی از سندهای المغازی نشان می‌دهد که وی از منابع رسمی و احتمالاً مکتوب استفاده کرده است؛ مانند آنچه از زهری نقل می‌کند. همچنین به نقل از شیخ خود عبدالله بن ابی سبره، از منابع مکتوب مدنی مانند مغازی موسی بن عقبه و اخبار دیگر او نقل کرده است؛ اما در

مواردی از اطلاعات خانوادگی اشخاص بهره می برد و خبری از اجداد آنان روایت کرده است؛ مانند «حدثني محمد بن الحسن بن اسامة بن زيد عن بعض اهله...». وی باید این خبر را از اعقاب اسامة بن زيد گرفته باشد. چنین چیزی در زندگی قبایلی عرب بعید نیست؛ چه سنت تاریخ نگاری عرب از جاهلیت حفظ اخبار اجداد میان نسل های بعد بوده است. نکته شگفت آنکه واقدی با اینکه دانش خود را از مدینه گرفته و به عراق نیز آمده، در بخش مغازی از ابن اسحاق چیزی نقل نکرده است (نشأة علم التاريخ عند العرب: ص ۳۱). آیا ممکن است استفاده کرده و به دلیل مطعون بودن ابن اسحاق نزد اهل حدیث، از وی نام نبرده باشد؟ این اتهام هم مطرح شده که عبارات او را در کتاب خود جای داده است. در این باره باید گفت ترکیب برخی از عبارات سیره، مربوط به پیش از زمان ابن اسحاق است که نسل های بعدی از همان عبارات استفاده کرده اند؛ در حالی که واقدی با واسطه از موسی بن عقبه نقل دارد (طبقات: ۶۰/۵، ۲۲۵).

واقدی در مغازی به طور معمول، روایات را مسند نقل می کند؛ اما غالباً اسناد را داخل یکدیگر می کند و یک متن را به مثابه حاصل مطالب آنان می آورد. یکی از نتایج توجه او به غزوات و سیره، روایات تفسیری درباره آیاتی است که نزول آنها ارتباط با رویدادهای مشخصی در غزوات و سیره دارد؛ به همین دلیل روایات واقدی در علم تفسیر نیز قابل ملاحظه است و در بیش از ۱۳۰ مجموعه آن روایات تفسیری گردآوری شده است (الواقدي و كتابه المغازی: ۵۷۳/۲ - ۷۰۵).

۳۱۰

آینه پژوهش | ۲۱۷
سال ۳۷ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۵

واقدي، نقاد اخبار

مارسدن جونز مصحح مغازی می گوید واقدی در نقد اخبار جدی است و با عبارات مختلفی به قضاوت درباره اخبار می پردازد؛ در حالی که این روحیه را حتی بلاذری (که دو نسل علمی بعد از اوست) ندارد. عبارت جونز این است: «واقدي به روشنی نقادانه دارد و در مواجهه با اخبار از تعبیرهایی چون "والثبت عندنا"، "لا اختلاف عندنا"، "هذا أثبت"، "مجمع علیه لا شک فيه" و مانند آن استفاده می کند؛ در حالی که بلاذری که قریب هفتاد سال پس از اوست، این روش را ندارد». جونز تأکید می کند که کتاب المغازی، اثری است که تاریخ زندگی پیامبر در مدینه را بدون تعصب نوشته است (المغازی، مقدمه، ص ۳۴). همان طور که جونز می گوید، واقدی از نظر توجه به اخبار از این زاویه که کدام دقیق تر و صحیح تر است، قابل مقایسه با دیگران نیست. برخی از موارد وی را مرور می کنیم: تعبیر «هو اثبت الاقاويل عندنا» (طبقات: ۸۰/۱) از تعبیر رایج اوست. تعبیر «هو الثبت عندنا» نیز در روایات واقدی دیده می شود (طبقات: ۱۸۶/۱)؛ همچنین تعبیر «هذا اثبت عندنا» (طبقات: ۱۵۴/۲) یا «هذا الحديث وهل» که با گفتن این جمله، آن

روایت را رد می‌کند و نظر دیگری می‌دهد (طبقات: ۶۹/۳، ۱۵۲، ۲۲۲/۸)، و مقابل آن «هذا الثبت» (۱۵۲/۳). نیز «ولیس بذلک ثبت» (۱۷۶/۳). ترجیح یک روایت بر روایات دیگر: «و هذا اثبت الاقوایل عندنا» (۲۷۸/۳). درباره محمد بن حنیفه هم گوید: «و الثبت عندنا ان محمد بن علی مات بالمدينة و دفن بالبقيع سنة احدى و ثمانين» (اخبار مکه فاکهی: ۳۸۲/۲).

ابن سعد درباره اینکه سعید بن زید در منطقه عقیق در مدینه درگذشته و در مدینه دفن شده است، می‌گوید: «قال محمد بن عمر: وهو الثبت عندنا لا اختلاف فيه بين أهل البلد وأهل العلم» (۲۹۴/۳، و بنگرید: ۳۰۹). درباره نخستین انصاری‌هایی که با پیامبر در عقبه ملاقات کردند، اختلاف نظر بوده است؛ واقدی می‌گوید: «قال محمد بن عمر: وأمر الستة أثبت الأقوایل عندنا إثم أول من لقي رسول الله عليه السلام من الأنصار فدعاهم إلى الإسلام فأسلموا، وقد شهد أبو الهيثم العقبة مع السبعين من الأنصار وهو أحد النقباء الاثني عشر، أجمعوا على ذلك كله» (طبقات: ۳۴۲/۳، ۳۷۴). یکی از آنها ابوالهیثم بن التیهان است که یک قول می‌گوید او سال بیست هجری در روزگار عمر درگذشت. واقدی می‌گوید: «من این قول را درست‌تر از قولی می‌دانم که می‌گوید او در صفین با علی بن ابی طالب بود و آنجا کشته شد. احدى از «اهل العلم» قبل ما چنین چیزی را نگفته و ثابت نمی‌داند» (۳۶۲/۳). خلیفه بن خیاط هم شهادت در صفین را نادرست می‌داند (تاریخ خلیفه: ص ۱۴۹). از قدما، نویسنده محبر (ص ۲۷۲) شهادت ابن تیهان را در صفین، یک قول - لابد در مقابل قول دیگر - می‌داند. ابن قتیبہ عبارت واقدی را تکرار می‌کند، بدون آنکه نام وی را بیاورد (المعارف: ۲۷۰). بلاذری هم خبر شهادت او در صفین را می‌آورد و سپس از واقدی نقل می‌کند که زمان عمر درگذشت (انساب: ۹۶/۳ - ۹۷).

واقدی پس از گزارش کشته شدن دو نفر در یکی از جنگ‌ها، می‌گوید: «هذا أثبت ما سمعنا فی قتلهم» (۳۵۶/۳). همچنین درباره شرکت معاذ بن صمه در بدر می‌گوید: «ولیس بثبت ولا مجمع علیه» (۴۲۵/۳). درباره اینکه وقتی رسول خدا وارد قبا شد، به منزل سعد بن خثیمه رفت یا کلثوم بن هدم، واقدی گوید: گفته‌اند بر سعد وارد شد، اما «و الثبت عندنا» این است که نزد کلثوم بن هدم وارد گردید (۴۶۸/۳). ابومرحب نامی هم گفته بود که عبدالرحمن بن عوف در شمار چهار نفری است که پیش از دفن پیامبر در قبر آن حضرت وارد شدند؛ اما واقدی می‌گوید: این روایت نزد ما شناخته شده نیست؛ خود ابومرحب هم شناخته شده نیست. آنچه «الثبت عندنا و عند اهل بلدنا» - لابد مدینه - همان است که معمر بن راشد از زهری از سعید بن مسیب نقل کرده است که چهار نفری که کار کفن و دفن رسول را بر عهده داشتند، عبارت بودند از: عباس، علی، فضل و شقران (۱۲۶/۶ - ۱۲۷). از تکیه کلام‌های واقدی در تفاوت میان رأی خودش

با دیگران این است که «والذی عند اصحابنا فی روایتنا» یا «فی روایتنا» و در مقابل، «فی روایة غیرنا» (۱۸۷/۷)، «نحن نقول و من عندنا من اهل العلم» (۱۳/۸) است؛ همین طور تعبیر «هذا اثبت عندنا من روایة من روی ...» (۲۶/۸). از نمونه نقادی های واقدی درباره خبر ازدواج پیامبر (ص) با ملیکه بنت کعب است که واقدی به نقل از ابومعشر نقل می کند وقتی حضرت با او ازدواج کرد، عایشه خطاب به این زن گفت: آیا خجالت نمی کشی با قاتل پدرت ازدواج می کنی؟ واقدی آن را نادرست می داند و می گوید اساساً عایشه در این سفر - فتح مکه - همراه پیامبر (ص) نبوده است. واقدی به کلی روایت این ازدواج را نادرست می داند و می گوید: «اصحابنا ینکرون ذلک» (۱۱۷/۸)، و همین تعبیر در مورد دیگر (۱۱۸).

اینکه واقدی درصدد است بیشترین و جزئی ترین گزارش ها را هم بیاورد و در این میان، ممکن است نقل های ضعیف هم آمده باشد، در کار تاریخ نویسی او امر غریبی نیست. اخبار جزئی که بسیاری ممکن است تصورشان بر این باشد که این خبر چه ارزشی دارد؛ اما واقدی ارزش این گزارش ها را می داند و برای ما حفظ کرده است. مهم این است که او به «تاریخ» می اندیشد و اینکه گزارش ها کامل و فراوان باشد؛ اما اینکه چه کسی از چه جناحی نقل می کند، ممکن است در این میان تا حدی فدا شود. این مخاطب است که باید بیندیشد روایت ابوهریره را می پذیرد یا مثلاً روایت جابر از ابی جعفر یعنی امام باقر را که او هر دو را پشت سر هم می آورد؛ البته این موارد همه مؤید هدفی هستند که او در نشان دادن فضیلت یا بیان ویژگی های حضرت دارد (بنگرید: طبقات: ۳۱۳/۱).

براساس جستجوی نرم افزار «شامله»، در ۱۳۱۵ صفحه از طبقات ابن سعد - چاپ دارالکتب العلمیه - نام «محمد بن عمر» واقدی آمده است که گاهی در برخی از این صفحات، هفت مورد نام و روایت وی تکرار شده است.

استفاده علمی واقدی از افرادی که وابسته به خاندان هایی بودند که اجداد آنها با حادثه ای تاریخی ارتباط داشتند، نشان دهنده مسیر طبیعی است که او برای تحقیق دنبال می کرده است. روایات زمان اسلام آوردن سعد بن وقاص به طور شگفتی این حالت را دارد (طبقات: ۱۰۲/۳ - ۱۰۳). واقدی جایی می نویسد: «من کسی از مهاجران شرکت کننده در بدر را نمی شناسم که پس از وفات رسول (ص) به مکه برگشته باشند مگر ابی سبره که برگشت و مسلمانان بر او عیب گرفتند؛ اما «ولده ینکرون ذلک» اولاد او - این زمان - این را انکار می کنند و از شنیدن آن خشمگین می شوند» (۳/۶). یک نمونه برای گرفتن خبر از خانواده درباره اجداد، زمان قتل

مصعب بن زبیر است. واقدی خبر را از قول «مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر» به نقل از «عامر بن عبدالله بن زبیر» نقل می‌کند و او تاریخ دقیق نقل مصعب را روز پنج‌شنبه نیمه جمادی‌الاولی سال ۷۲ ذکر می‌کند (۱۴۰/۵). درباره کسی هم نقل می‌کند که فرزندانش می‌گفتند عمر را دیده است؛ اما اتفاقاً واقدی تأکید می‌کند که هیچ‌کس جز خانواده‌اش این را نگفته است: «ولا أثبت ذلك عن أحد غيرهم» (۲۱۷/۵). درباره یکی از مؤذنان پیامبر (ص) به نام ابومحذوره (م ۵۷) می‌گوید: از همان وقت تا زمان ما، فرزندانش - نوادگانش - در مسجد الحرام اذان می‌گویند (۸/۶).

درباره اینکه دقیقاً بیماری پیامبر (ص) چقدر طول کشید، خبری را از «عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب نقل می‌کند که بیماری روز چهارشنبه آغاز شد و تا روزی که حضرت درگذشت، سیزده روز طول کشید (طبقات: ۱۵۹/۲). وی خبر را از پدرش از جدش، یعنی درنهایت از عمر بن علی (ع) نقل کرده است. این عبدالله، راوی اخبار فراوانی از خاندان پیامبر است (۲۰۹/۲، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۵۸، ۲۸/۴، ۲۹ اخبار مربوط به جعفر بن ابی طالب)؛ فرزندش عیسی هم روایاتی دارد. مادر عبدالله بن محمد، ام‌خدیجه دختر امام سجاد است (تهذیب الکمال: ۹۳/۱۶). به هر روی، پاره‌ای از روایات اهل بیت در سیره را واقدی از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب (ع) نقل می‌کند (۲۰۲/۲)؛ از جمله روایاتی که می‌گوید رسول خدا (ص) در وقت رحلت سرش در دامن علی بود، [نه عایشه]. عبدالله و فرزندش عیسی از مورخان و راویان بنام به‌ویژه در اخبار خاندان پیامبر (ص) هستند و روایات فراوانی از آنان در متون مختلف کهن، از جمله تاریخ المدینة المنورة ابن شبة (م ۲۶۲) آمده است (برای نمونه بنگرید: تاریخ المدینة: ۶۴۰/۲، ۶۴۵ «تصحیح فهم محمد شلتوت»).

روایت از امام باقر و امام صادق (ع) نیز به فراوانی در میان اخبار واقدی آمده است و در در طبقات می‌توان این موارد را به آسانی جستجو کرد: «أخبرنا محمد بن عمر، حدثني حاتم بن اسماعيل، عن جعفر بن محمد عن أبيه» (۱۷۹/۲)، «أخبرنا محمد بن عمر: حدثني أيوب بن سيّار، عن جعفر بن محمد عن أبيه» (۱۹۸/۲)، «أخبرنا محمد بن عمر، أخبرنا رجل، عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي» (۱۹۹/۲)، «أخبرنا محمد بن عمر: أخبرنا سفيان بن عيينه، عن جعفر بن محمد عن أبيه» (۲۲۳/۲)، «أخبرنا محمد بن عمر عن سفيان بن عيينة عن عمرو بن دينار عن أبي جعفر قال: ما رأيت فاطمة ضاحكة بعد رسول الله» (۲۳۸/۲)، «أخبرنا محمد بن عمر: حدثني علي بن عمر عن جعفر بن محمد عن أبيه قال...» (۲۳۰/۲)، «أخبرنا محمد بن عمر: حدثني عبدالعزيز بن محمد عن جعفر بن محمد عن أبيه قال كان نبث قبر النبي صلى الله عليه وسلم شبرا» (۲۳۴/۲).

افزون بر یافتن فرزندان و نوادگان آنها، این نکته جالب است که او از تمامی افرادی که مشهور به اخبار سیره در مدینه و در نسل قبل او هستند، روایت دارد. درواقع از روی فهرست مشایخ وی، می‌توان دقیقاً خط سیره‌نگاری مدینه را که اصولاً این علم متعلق به آن است، دنبال کرد. وی بسیاری از شاگردان زهری را یافته و اخبار وی را از طریق آنها دریافته است: «اخبارنا محمد بن عمر عن اسامة بن زید اللیثی، عن الزهری»، «اخبارنا محمد بن عمر: حدثنی محمد بن عبد الله ابن اخی الزهری عن الزهری» که این شخص پسر برادر زهری بود (طبقات: ۱۶۹/۲)، «اخبارنا محمد بن عمر. حدثني جعفر بن محمد بن خالد بن الزبير عن محمد ابن عبد الرحمن بن نوفل عن الزهری» (۱۸۰/۲). زهری غالباً از عروة بن زبیر و او هم از عایشه نقل کرده است. ابراهیم بن سعد از افرادی است که شهرت به روایت اخبار سیره دارد و از جمله مشایخ واقدی است (طبقات: ۱۷۴/۲). روایت واقدی از معمر بن راشد هم فراوان است و او هم غالباً راوی از زهری است (بنگريد: ۱۸۸/۲، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۳۳، ۲۸۱/۳، ۲۸۷، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵). گاهی یک خبر از زهری را از سه نفر نقل می‌کند: «اخبارنا محمد بن عمر. أخبرنا معمر ومالك وأسماء بن زيد عن الزهری عن عروة عن عائشة» (۲۳۹/۲). واقدی روایت اینکه اولین مسلمان خدیجه بوده است را از همین طریق از عائشه روایت کرده است (۱۳/۸). واقدی خبر رحلت فاطمه بعد از رسول به شش ماه را از همان طریق از زهری از عروه نقل می‌کند و آن را به روایتی که از طریق ابن جریج از عروة بن دینار از امام باقر (ع) نقل کرده و این زمان را سه ماه می‌داند، ترجیح می‌دهد (۲۳/۸). عبد الرحمن بن ابی الزناد هم از مشایخ واقدی است که اخبار هشام بن عروه را نقل می‌کند (بنگريد: ۱۰۳/۴). یک روایت جالب هم که واقدی نقل می‌کند و به نوشته و کتابت احادیث و گزارش‌ها مربوط می‌شود، این است: «واقدي از عبد الرحمن بن ابی الزناد نقل می‌کند که پدرم گفت: من و ابن شهاب در حال طواف بودیم. زُهری «الواح و صحف» داشت. ما به او می‌خندیدیم. زهری گفت: اگر نبود که احادیثی از مشرق [بخوانید عراق] که ما آنها را انکار کرده و نمی‌شناسیم، من هرگز حدیثی را که خود اجازه کتابتش را داده‌ام، نمی‌نوشتم» (۳۵۲/۵). این روایت به خوبی تاریخ کتابت را نشان می‌دهد؛ همچنین نشان‌دهنده نگاه تردید و انکارآمیز آنها به روایات عراق است.

هشام بن عروه که شیخ زهری است، تمام نوشته‌هایش را محو کرد و بعدها تأسف می‌خورد: «هشام بن عروة قال: قال أبي: كنت كتبت فمحوت الكتاب، فلوددت أني فديته بأهلي ومالي وأني لم أكن أمحه» (۳۷۵/۵). واقدی می‌گوید یک بار از محمد بن عبدالله - برادرزاده زهری - پرسیدم: چگونه این حدیث را از عمویت - زهری - شنیدی؟ گفت: من همراه او بودم، وقتی هشام بن عبد الملک به او دستور داد احادیثش را بنویسد. مجلسی برای او درست کرد که زهری

املاي حدیث می‌کرد و بقیه می‌نوشتند. گاهی من برای کاری برمی‌خاستم، او صبر می‌کرد من برگردم و ادامه می‌داد (۴۷۳/۵). این نیز نکته مهمی را بیان می‌کند و آن دستور هشام بن عبدالملک به زهری برای نگارش و کتابت حدیث است و نیز مجلسی که برای این کار برپا شده است. «كنت معه حيث أمره هشام بن عبد الملك أن يكتب له حديثه. وأجلس له كتابا يملئ عليهم الزهري ويكتبون». وقتی کتابت باب شد، یک مرتبه اوج گرفت؛ از این رو بسیاری از روایان اصلی دیگر به سماع بی‌توجه بودند و از کتاب‌ها برمی‌داشتند. واقدی می‌گوید: «از ابن ابی سبره شنیدم که می‌گفت ابن جریج به من گفت: احادیث خوبت را برای من بنویس. هزار حدیث برای او نوشتم و به او دادم که آن روایات را نه او بر من خواند و نه من بر او». واقدی می‌گوید: «ابن جریج احادیث زیادی از ابن ابی سبره را داخل نوشته‌های خودش کرد» (۴۷۶/۵، ۳۸/۶). تمرکز واقدی بر بحث کتابت و اینکه چه کسی کتاب داشت، چه کسی روایاتش صرفاً شفاهی بود و مانند آن، نشان از آگاهی وی از روند روبه‌رشد کتابت حدیث و تاریخ دارد. درباره ابوقلابه آمده است که گفت: (بعد از من) کتاب‌هایم را به ایوب بدهید، اگر زنده بود، وگرنه بسوزانید. سپس واقدی می‌گوید: ابوقلابه در شام در دیر ایّا بمرّد، «وكان مكتبة بالشّام» (۱۳۸/۷). آیا معنای این سخن آن است که آثار مکتوبش یا کتابخانه‌اش در شام بوده است؟

۳۱۵

آینه پژوهش | ۲۱۷

سال ۳۷ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۵

صحابه‌ای که عمر طولانی داشتند، به تدریج درباره وقایع عصر پیامبر (ص) مورد پرسش قرار می‌گرفتند و نوادگان اینها، اخبار آنان را به نسل‌های بعدی می‌رساندند. نوشته‌اند که محمد بن مسلم به فرزندان‌ش می‌گفت: ای فرزندان من، از من درباره «مُشاهد النبی ص و مواطنه» سؤال کنید؛ من از هیچ جنگی تخلف نکردم مگر تبوک که مرا در مدینه گذاشتند. از سرایای پیامبر (ص) پی‌رسید؛ هیچ‌کدام بر من مخفی نیست. یا در آنها بوده‌ام یا می‌دانم چه زمانی اتفاق افتاده است (طبقات: ۳۳۹/۳). اشاره به این نکته هم جالب است که ابن سعد پس از بیان شرح حال ابودجانه انصاری می‌افزاید: «ولابی دجانه عقب اليوم بالمدينة و بغداد: نسل او تا امروز در مدینه و بغداد هستند» (۴۲۰/۳). معلوم است تا اواخر قرن دوم یا حتی قرن سوم، این خاندان‌ها اتصال‌شان را حفظ کردند. واقدی درباره حاطب که یکی از تیراندازان در احد بود و سال ۳۰ قمری در مدینه درگذشت، می‌گوید: «حدثني شيخ من ولد حاطب عن أبيه»؛ پیرمردی از فرزندان حاطب از پدرش برای من گفت ... و قیافه او را وصف کرد (انساب: ۴۳۹/۹).

کتاب مغازی همواره اثری پرمراجعه بوده و مهم تلقی می‌شده است؛ همچنین از محدود آثار برجای مانده از قرن دوم است. خطیب (تاریخ بغداد: ۳۳۷/۳) در وصف بزرگی ابوعمر محمد خزاز معروف به ابن حیویه (۳۸۲ م) گوید: «او «مصنفات کبار» مانند طبقات ابن سعد و مغازی واقدی و آثار

ابوبکر انباری و مغازی سعید اموی و تاریخ ابن ابی خيثمه را روایت می‌کرد» (الانساب سمعانی: ج ۵ ص ۱۱۵ از خطیب). احمد بن حنبل هر جمعه نزد محمد بن سعد می‌آمد، دو جزء از آثار واقدی را می‌گرفت تا هفته بعد مطالعه می‌کرد و به او بر می‌گرداند (الانساب: ۷/۱۱).

بی‌شک بسیاری از اخباری که او از سیره نبوی نگاه داشته است، در هیچ منبع دیگری نیامده است؛ به همین دلیل در منابع پسین و در قرن سوم و چهارم، یکسره نام او آمده است. البته که اخبار او تنها اختصاص به مغازی و دوره مدینه ندارد، بلکه شامل دوره مبعث در مکه و سپس دوره خلفا و حتی رویدادهای پس از آن می‌شود. این قبیل اخبار در طبقات ابن سعد، و در آثارى مانند البدء والتاریخ به فراوانی آمده است. مسعودی، واقدی را «صاحب المغازی و السیر» معرفی می‌کند (التنبیه و الاشراف؛ ص ۲۴۲، ۲۶۴). وی در موردی، رأی و روایت محمد بن اسحاق و واقدی را می‌آورد و می‌افزاید: ما تنازع این دو را آوردیم، «لأنهما قدوة فی حملة المغازی و السیر و الیهما یرجع فی ذلک» (التنبیه و الاشراف؛ ص ۲۴۲).

واقدی روی عدد و رقم به‌ویژه درباره تعیین دقیق تاریخ برای تولد یا درگذشت یا تاریخ رویدادها روش منحصر به فرد خود را دارد و می‌کوشد وقت و زمان را با دقت نشان دهد. درباره زمان دفن پیامبر (ص) می‌نویسد: «قال الواقديّ و الثبت عندنا أنّه دفن يوم الثلاثاء عند زوال الشمس و الله أعلم و أحکم» (البدء و التاریخ: ۶۷/۵). اگر همه مواردی که واقدی درباره زمان درگذشت اشخاص آورده را گردآوری کنیم، مجموعه‌ای بزرگ از اطلاعات خواهد بود که از کمتر کسی این حجم از آگاهی‌ها درباره «تاریخ» به معنای «تعیین زمان» در دست است. او روش‌های مختلفی برای تعیین زمان دقیق دارد و تا آنجا که توانسته است حتی اگر سال و ماه و روز مشخص نیست، سعی کرده است حدود زمانی آن را نشان دهد. وقتی از وفود بر رسول (ص) سخن می‌گوید، درباره «آخرین وقد» می‌گوید که در «نیمه محرم» سال «یازدهم هجری» بر پیامبر (ص) وارد شد (طبقات: ۲۶۰/۱)؛ همان دقتی که در موارد دیگر هم در تعیین تاریخ رویدادها به کار می‌برد. درباره زمان ازدواج رسول خدا با زینب بنت جحش روایتی می‌آورد که گفته است تاریخ آن، بازگشت از غزوه مریسیع یا کمی بعد از آن بود. واقدی می‌افزاید: این روایت، موافقت روایت عمر بن عثمان جحشی است که می‌گفت: در هلال ذی قعدة سال پنجم از هجرت با او ازدواج کرد (۹۰/۸). نوع تطبیق در این دو گزارش و مقایسه آنها، روش واقدی را در تاریخ‌گذاری نشان می‌دهد.

در وصف قیافه اشخاص و اینکه موی سر و رنگ صورت و وضع جسم او به چه صورت بوده، صدها گزارش از وی در دست است و روشن می‌شود که این گزارش‌ها را بخشی از تاریخ‌نگاری خود می‌دانسته است. امروزه این آگاهی‌ها عمدتاً در طبقات ابن سعد است، البته بسیاری از آنها از

شخص واقدی استاد ابن سعد است؛ کسی که طبقاتش را بر اساس نوشته‌های واقدی تألیف و تدوین کرده است. درباره ابوطلحه گوید: «قال محمد بن عمر: وكان أبو طلحة رجلاً آدم مربوعاً لا يغير شيبه» (طبقات: ۳/۳۸۵). از این موارد بسیار فراوان است. واقدی از یکی از اعقاب سهل بن سعد ساعدی قیافه او را وصف می‌کند: «أخبرنا محمد بن عمر قال: حدثني أبي بن عباس بن سهل بن سعد الساعدي عن أبيه قال: رأيت أبا أسيد الساعدي بعد أن ذهب بصره قصيراً دحداً أبيض الرأس واللحية فرأيت رأسه كثير الشعر» (طبقات: ۳/۴۲۱). درباره همو می‌نویسد: ابواسید ساعدی، عام الجماعة، سال شصت، در حالی که ۷۸ سال داشت، درگذشت؛ نسل او در مدینه و بغداد هستند (۳/۴۲۱). تا آنجاکه می‌دانیم عام الجماعة، سال چهل و یکم پس از صلح امام حسن و معاویه است. این نکته در طبقات (۶/۲۶ چاپ الخانجی) هم آمده است.

نکات تحلیلی و مقایسه‌ای تاریخی هم گاه در بین کلمات واقدی آمده است؛ از جمله وقتی درباره «عبدالله بن زید» می‌گوید: «يكتب بالعربية قبل الاسلام»، می‌افزاید: «وكانت الكتابة في العرب قليلاً» (طبقات: ۳/۴۰۶). واقدی درباره حنظله بن ربیع کاتب هم می‌گوید: او فقط یک بار برای پیامبر نامه‌ای نوشت و به کاتب شهرت یافت: «وكانت الكتابة في العرب قليلاً» (۶/۱۲۳). البته ممکن است این را از راوی گرفته باشد؛ اما به هر حال تمرکز بر این بخش‌ها، نشان‌دهنده نگاه تاریخی او و کسانی است که این تعابیر را به کار می‌برند.

اصولاً چنان‌که می‌دانیم در تاریخ‌نگاری اسلامی، تعیین تاریخ یعنی زمان مهم است و واقدی در این باره بسیار دقیق و فعال است. تعیین سال و ماه و روز، حتی وقت صبح یا ظهر یا شب و دیگر مشخصات زمانی، در اخبار وی بسیار فراوان است. روشن است که منابع او این اطلاعات را در اختیار وی می‌گذاشتند که او روایت کند، اما حساسیت او بسیار زیاد است. صدها مورد از این قبیل به نقل از واقدی در طبقات وجود دارد که به یقین از طبقات خود واقدی بوده است. اهمیت این تاریخ‌ها، بخشی برای این است که روایت اشخاص از هم روشن شود که درست است یا نه. به این خبر واقدی نگاه کنید: طلحه پسر محمد پسر سعید بن مسیب از پدرش نقل می‌کرد که سعید بن مسیب، دو سال قبل از مرگ عمر به دنیا آمده است؛ اما روایت شده است که او از عمر بن خطاب حدیث نقل می‌کند، اما من ندیدم که اهل علم این را درست بدانند، اگرچه روایت می‌کنند (طبقات: ۵/۹۰). اشکال این است که او دو سال از خلافت عمر گذشته بود، به دنیا آمد یا دو سال پیش از «موت عمر» به دنیا آمد. این اختلاف نظر مشاهده می‌شود (همان). مشابه این بررسی درباره حمید پسر عبدالرحمن بن عوف هم آمده است که واقدی می‌گوید او عمر را ندیده بود و سن و سال او و زمان مرگش، این را نشان می‌دهد. شاید از عثمان

روایت شنیده بود؛ چون دایی او بود (۱۱۸/۵). درباره سن امام سجاد (ع) نیز استدلال جالبی دارد؛ از قول امام صادق (ع) نقل می‌کند که علی بن الحسین در ۵۸ سالگی درگذشت؛ آن‌گاه نتیجه می‌گیرد که علی بن الحسین در ۲۳ یا ۲۴ سالگی در کربلا همراه پدرش بوده است. نتیجه اینکه این سخن که او این خبر را در کربلا گفته‌اند علی بن الحسین «صغیر» و نابالغ بود را نادرست می‌شمرد و می‌گوید او فقط بیمار بوده و در جنگ شرکت نکرده است. بعد هم در رد نابالغی او می‌گوید: همان وقت ابوجعفر محمد بن علی را داشته است. این ابوجعفر، جابر صحابی را دیده و از او روایت کرده و جابر سال ۷۸ قمری درگذشته است (۱۷۱/۵). این سبک استدلال از روی ذکر سال‌ها و تاریخ‌ها، در این حد از گستردگی ویژه واقدی است.

بیفزاییم که حسین اصغر، کوچک‌ترین فرزند امام سجاد (ع) عمری طولانی داشت و واقدی هم او را درک کرده و از او روایت کرده است (۲۵۱/۵).

دو مورد شگفت به عنوان مورد تردید درباره واقدی اینهاست: اول اینکه از شخصی با نام محمد بن صالح الواقدی یاد شده است (العقد الفريد: ۱۵۴/۲) که معاصر واقدی است و محتمل است خطایی در ثبت این نام رخ داده باشد. دوم در البدء و التاريخ (۱۷۲/۱) آمده است: روی ابن اسحاق الواقدی أنّ النبی...؛ اینجا هم لابد اشکالی در عبارت است که این‌طور این دو نام پشت سر هم آمده است.

ثلجی جهمی راوی اخبار واقدی

پیش از این اشاره کردیم زمانی که مأمون به بغداد آمد، او را قاضی منطقه‌ای در بغداد کرد و این مسئله نشان‌دهنده نزدیکی علایق او با علاقه‌های فکری مأمون است. وی یکی از مشهورترین مبلغان مذهبی است که به نام جهمیه شناخته می‌شود. وی از کسانی است که شاگرد واقدی بوده و نامش پیش از نام واقدی در کتاب مغازی آمده و روشن است. این امر نشان می‌دهد ابوعبدالله محمد بن شجاع ثلجی (م ۲۶۶ق) منتقل‌کننده کتاب مغازی به نسل‌های بعدی بوده است. وی در ضمن فقیهی معروف بود و زمانی کاندیدای قضاوت هم بود که احمد بن حنبل، متوکل را از این کار منع کرد و گفت قاضی که هیچ، او به درد کار نگهبانی هم نمی‌خورد. دلیل آن مشی کلامی ثلجی بود که تمایل به جریان‌های عقلی در زمینه صفات خدا داشت و آشکارا ضد احادیث تشبیه بود. دارمی از حزب احمد بن حنبل، بارها نام ثلجی را در کتاب نقض الدارمی علی بشر المریسی آورده و بدترین دشنام‌ها را به وی داده است؛ در حالی که تعبیر «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ شُجَاعٍ الثَّلَجِيّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْوَاقِدِيّ»، در آغاز بسیاری از اسناد موجود در

کتاب المغازی آمده است (۴۵/۱، ۷۴، ۴۵۹/۲، ۶۳۳، ۶۹۵، ۸۸۵/۳، ۱۰۸۴). خطیب شاگردان واقدی را بدین شرح نام می‌برد: «روی عنه کاتبه محمد بن سعد، وأبو حسان الزیادی، ومحمد بن إسحاق الصّاعاني، وأحمد بن الخلیل البُرْجلاني، وعبد الله بن الحسن الهاشمي، وأحمد بن عُبید بن ناصح، ومحمد بن شُجاع الثُّلُجي، والحارث بن أبي أسامة، وغيرهم» (تاریخ بغداد، چاپ بشار، ج ۴، ص ۵). انبوهی از اظهارنظرهای رجال شناسان اهل حدیث سنی را ذیل شرح حال ثلجی در تهذیب الکمال (۳۶۲ - ۳۶۵) ملاحظه نمایید. در آنجا آمده است که او در شمار راویان از واقدی است و مغازی را از او روایت کرده است. ارتباط شجاعی با واقدی بی معنا نیست و تا حدی نشان دهنده تمایلات خاص فکری واقدی تواند بود.

اتهام به واقدی برای درج کتاب‌های عبدالمنعم منبیهی در آثارش

واقدی از منابع شفاهی و مکتوب استفاده می‌کرده است؛ درباره منابع شفاهی که به هر حال اسناد او و گاه گزارش‌های صریح وی نشان دهنده آن است. اما از منابع مکتوب، این عبارت از احمد بن حنبل مهم است که پسرش از او نقل می‌کند: «قَالَ أَبِي كَانَ الْوَاقِدِيُّ يَبْعَثُ إِلَى الْمُنْبِهِيِّ يَغْنِي عَبْدَ الْمُنْعَمِ يَسْتَعِيرُ كِتَابَهُ يَقُولُ أَدْخِلْهَا فِي كِتَابِهِ وَكُنَّا نَرِي أَنْ عِنْدَهُ كِتَابٌ مِنْ كِتَابِ الزُّهْرِيِّ أَوْ كِتَابِ بَنِي أَخِي الزُّهْرِيِّ فَكَانَ يَحِيلُ وَرُبَّمَا يَجْمَعُ يَقُولُ فَلَانٌ وَفُلَانٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ إِخْلَالَ حَدِيثِ نَبْهَانَ عَنْ مَعْمَرٍ وَالْحَدِيثُ لَمْ يَرَوْهُ مَعْمَرٌ أَيْضًا هُوَ حَدِيثُ يُؤْنَسُ حَدَّثَنَا عَبْدَ الرَّزَّاقِ عَنْ بَنِي الْمُبَارَكِ عَنْ يُؤْنَسَ كَانَ يَحِيلُ الْحَدِيثَ لَيْسَ هَذَا مِنْ حَدِيثِ مَعْمَرٍ» (العلل و معرفة الرجال: ۲۵۸/۳، ریاض، ۱۴۲۲ ق). چند نکته مهم در اینجا بیان شده است؛ استفاده از عبدالمنعم - دخترزاده وهب بن منبه که اینجا از او با عنوان منبیهی از او یاد می‌شود، یک نکته مهم است. اینکه واقدی کتاب‌های او را می‌گرفت و داخل کتاب‌های خودش می‌کرد، اتهامی است که مطرح شده است. این عبدالمنعم - راوی اخبار وهب بن منبه یا اخبار منسوب به او - خودش متهم است که در بازار وراقان می‌رفت، آثاری از دیگران را می‌گرفت و اخبار آنها را به نام خودش روایت می‌کرده است. این کار با روش اهل حدیث سازگار نبوده است؛ اما برای یک مورخ عادی که دوست دارد تاریخ بگوید، امری عادی است. اخبار وهب بن منبه که منبع اخبار و روایات یهودی است، توسط وی ترویج شده است. ابن سعد نوشته است: «كان قارئاً لكتب وهب بن منبه و حكمته». وی سال ۲۲۸ درگذشت (طبقات: ۳۶۵/۹)؛ یعنی ۲۱ سال پس از واقدی زنده بوده است.

نکته دیگر این است که او کتاب‌هایی از زهری یا پسر برادر زهری داشته است و از آنها استفاده می‌کرده است؛ به این ترتیب که اینها را به زهری نسبت می‌داد و در سندها جابجایی روی می‌داد

و مطالبی از کسانی نقل می‌شده است که درواقع از او نبوده است. درواقع احمد بن حنبل به عنوان یک محدث، دیدگاه مثبتی به واقدی که باید زمان او را هم درک کرده باشد، نداشته است.

طبری بخش مهمی از آگاهی‌های خود را از واقدی گرفته است. نام وی در تاریخ طبری ۳۸۷ مرتبه آمده است و نشان‌دهنده وسعت استفاده طبری از واقدی است. بخشی از این اطلاعات از طریق ابن سعد انجام شده است؛ اما در موارد دیگر با تعبیر «قال الواقدی» و بدون آنکه از طریق خاصی یاد کند، مطلب را آورده است که البته ممکن است بخشی از آنها هم باز از طریق ابن سعد باشد.

ندیم و شیعه بودن واقدی

ندیم [که خود شیعه معتزلی است] او را شیعه می‌داند و می‌نویسد که تقیه می‌کرد و باورش این بود که علی (ع) معجزه پیامبر (ص) است (الفهرست، تجدد، ص ۱۱۱)؛ اما جز او کسی این احتمال را نداده و معلوم نیست که ابن ندیم با توجه به موضع روشن وی در روایت تاریخ براساس گفتمان سنی، چگونه این اتهام را مطرح کرده است؟ جونز در مقدمه مغازی، احتمال داده است که مقصود ندیم و اشاره او به تشیع واقدی، به دلیل کتاب‌های واقدی با عنوان مولد الحسن و الحسين و مقتل الحسين باشد. روشن است که وجود این کتاب‌ها نیز دلیل بر تشیع نیست. جونز شاهد دیگرش، تعبیر عادی واقدی از خلفای اولیه است که از آنها با عبارات شایسته یاد نمی‌کند؛ چنان‌که خبر فرار عثمان در جنگ احد را آورده است. به نظر می‌رسد برخی به حق گفته‌اند که این هم دلیل بر تشیع او نیست؛ چراکه اگر چنین باشد، باید بخاری را هم که روایت فرار عثمان را آورده است، شیعه بدانیم (الواقدی و کتابه المغازی؛ ۱/ ۱۳۸ - ۱۳۹؛ بنگرید: بخاری: ۲۰۳/۴)؛ اما اینکه تقیه می‌کرد، معنای آن نوعی پنهان‌کاری است؛ با این حال حتی در این صورت هم باید به نوعی این مسئله در برخی از نقل‌ها آشکار می‌شد. طبیعی است کسانی که علاقه‌مند هستند بگویند همه اهل اخبار متشیع بودند، به راحتی از این سخن ندیم برای نسبت دادن تشیع به واقدی و رد کردن برخی از اخبار او استفاده می‌کنند. محمد بن سعد نویسنده کتاب عظیم طبقات الکبری، کاتب وی برشمرده شده و درباره او نوشته است: «او عالم به مغازی، سیر، فتوح و اختلاف مردم در حدیث و احکام بوده است» (طبقات: ۴۲۲/۵). وی کتابی درباره جنگ جمل داشته که سید رضی، نامه ۷۵ را که امام برای معاویه نوشته است، از کتاب الجمل واقدی آورده است. همچنین خطبه ۲۳۱ نهج البلاغه که خطبه امام در ذی قار است، از کتاب الجمل واقدی نقل شده است. فقرات فراوانی از کتاب الجمل واقدی در کتاب

الجمل شیخ مفید آمده است (الجمل مفید، ص ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۱). حساسیت شیخ در این بخش، آن است که بگوید عثمانی‌ها روایاتی آورده‌اند که گویی امام علی و مالک اشتر به اجبار از کسانی بیعت گرفتند. در این باره روایتی هم از واقدی نقل کرده و اشاره می‌کند که واقدی این روایات را از عثمانیه که متظاهر به دشمنی با امام هستند، نقل کرده است و با روایاتی که راویان دیگر آورده‌اند که اساساً اجباری در کار نبود، سازگار نیست. با این وجود، تأکید می‌کند که در بین روایات واقدی هم اخباری که مؤید نظر مخالف روایات عثمانیه نقل می‌کنند، وجود دارد: «علی أن الواقدي قد أثبت في كتابه الذي صنفه في حرب البصرة ما يوافق الأخبار التي قدمنا ذكرها» (الجمل: ص ۱۳۱؛ درباره نقل از واقدی توسط شیخ مفید در الجمل بنگرید: ۲۳۱ - ۲۳۳، ۲۵۷، ۲۷۳، ۲۹۰، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۵۵، ۳۵۶ ریال ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۷۳ - ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۱، ۴۰۲، ۴۱۳، ۴۲۰) این موارد می‌تواند در بازسازی کتاب الجمل کمک کند.

مورخان عراقی بیشتر علاقه به نوشتن این آثار داشتند و این اثر وی باید اثر اقامت وی در بغداد در ربع اخیر زندگی او باشد. در طبقات، اخبار ویژه‌ای درباره عمار بن یاسر آورده است که هیچ اهل حدیثی این قبیل اخبار را روایت نمی‌کند (طبقات: ۱۹۵/۳ - ۲۰۰). نقل این قبیل روایات حتماً نشان‌دهنده نوعی تشیع عراقی است.

نکته مهم این است که واقدی به دلیل نداشتن تعصبش در گزارش اخبار، سبب شده است تا مورخان شیعه نیز از او به فراوانی روایت کنند؛ از جمله در میان آثار کهن شیعی، کتاب الارشاد مفید دست‌کم دو مورد از واقدی نقل کرده است (الارشاد: ۱۰۰/۱، ۱۴۷/۲). ابوالصلاح حلبی هم در تقریب المعارف از ثقفی و واقدی نقل می‌کند و می‌گوید به هر دوی آنها طریق روایی دارد (تقریب المعارف: ص ۲۹۱). وی به طور خاص از کتاب الدار واقدی روایت دارد: «ذكر الواقدي في كتاب الدار...» (تقریب: ۲۶۱، ۲۷۶). در موارد دیگر با تعبیر «ذكر الواقدي في تاريخه» از او نقل کرده است (ص ۲۶۹). حلبی در ۱۹ مورد از واقدی، از «كتاب الدار» و «كتاب تاريخه» نقل کرده است.

همین که واقدی اهل تعصب مذهبی در آثارش نیست، باید او را از جرگه اهل حدیث بیرون کرد. به نظر می‌رسد اقامت او در بغداد با فضایی که داشت، او را از اهل حدیث و تمایلات مذهبی موجود در مدینه جدا کرده است؛ گرچه اساس علم و اخبار او مدینه بوده است. یک جا درباره روایتی گفت: «لا يعرف هذا الحديث عندنا بالمدينة: این روایت نزد ما در مدینه شناخته شده نبود» (طبقات: ۲۷۸/۳) که معلوم می‌شود بنیاد علم خود را که درست هم می‌داند، از همان مدینه گرفته است.

واقدی نزدیک سه دهه عمر پایانی خود را در بغداد گذراند که با فضای فکری عباسی رشد کرده بود. او دقیقاً به مبانی فکری عباسیان آشنایی داشت و نمی‌توانست مانند اهل حدیث بیندیشد. البته منصور عباسی فاصله دولت عباسی را با تشیع کم کرد که این روند تا زمان هارون ادامه یافت؛ هرچند مأمون دوباره و تا حدی آن را به سمت تشیع برگردانید. واقدی این فضا را درک می‌کرد و محتاطانه با آن تعامل داشت. واقدی می‌گوید مالک بن انس گفت: منصور عباسی از من پرسید چرا روایت عبدالله بن عمر را از بین روایات مختلف ترجیح می‌دهید؟ گفتم: او باقی‌مانده بود و میان مردم اعتباری داشت، و دیدیم که قبل از ما هم او را ترجیح می‌دادند، ما هم چنین کردیم. منصور گفت: حتماً رأی او را داشته باشید، حتی گر مخالف رأی علی و ابن عباس باشد! (طبقات: ۱۱۰/۴).

حکایت ایثار از واقدی

از حکایات اجتماعی واقدی، داستانی است که خود او نقل می‌کند و در الفرج بعد الشده آمده است. او از یک دوست علوی خود درخواست قرض می‌کند: «صدیق لی علوی». او هم پولی می‌فرستد. قبل از اینکه دست بزند، کسی از او خواهش قرض می‌کند. او همان کیسه را برای وی می‌فرستد. شب علوی در حالی که کیسه را در دست دارد، می‌آید. معلوم می‌شود علوی از شخص سوم درخواست کمک کرده و او سراغ واقدی آمده است. نمونه‌ای از درس ایثار که ناقل و راوی آن خود واقدی است و برای او پیش آمده است (الفرج بعد الشده: ۳۳۲/۲).

انتساب دو کتاب معجول فتوح الشام و کتاب الرده به واقدی

کتابی هم تحت عنوان فتوح الشام به او منسوب و چاپ شده است (بیروت، دارالجیل در دو جلد، چاپ شده به نام ابوعبدالله بن عمر واقدی و تحقیق دیگر از هانی الحاج، قاهره، المكتبة التوفيقية). این اثر، بیشتر حماسی و در بسیاری از موارد فاقد سند است و اگر سندی هم دارد، نامأنوس است؛ از این رو به درستی در نسبت آن به واقدی تردید شده است. بروکلان نوشته است در جریان جنگ‌های صلیبی، کتاب‌های فتوحی را که حماسی نوشته شده بود، به او نسبت می‌داده‌اند تا مردم به وی اطمینان کنند (تاریخ الادب العربی: ۴۲۲/۳). برخی از این کتاب‌های داستانی، مانند مولد النبی (ص) که در کتابخانه ظاهریه (ش ۷۴، ۷۵) به واقدی منسوب شده، یا از ابوالحسن بکری [نویسنده‌ای داستان‌سرا از قرن پنجم] است یا از قصه‌گویان دیگر که آن را به واقدی نسبت داده‌اند؛ همان روشی که بر اساس آن مختارنامه‌های جعلی دوره‌های بعد به ابومختف منسوب شده است.

کتاب دیگری با عنوان کتاب الرده در سال‌های اخیر از وی به چاپ رسیده است (پاریس، ۱۹۸۹ به کوشش محمد حمیدالله) و شباهت زیادی به آنچه در فتوح ابن اعثم درباره «رده» آمده دارد. این امر می‌تواند بدان معنا باشد که ابن اعثم حوادث رده را از کتاب واقدی استفاده کرده است. با این حال نگاهی به سند نخست کتاب الرده و نیز وضعیت عمومی کتاب و مقایسه آن با سبک المغازی واقدی، تردیدی را در صحت انتساب این کتاب به واقدی ایجاد می‌کند. در این صورت کسی ممکن است بخشی از فتوح ابن اعثم را در جایی دیده و به واقدی نسبت داده باشد؛ ممکن است کتاب الرده، ترکیبی از روایات ابن اسحاق و واقدی و حتی دیگران درباره رده باشد (مقدمه جونز بر المغازی، ص ۱۵). به هر حال از واقدی نیست و گویا بخشی از فتوح ابن اعثم است که در بخش‌هایی از آن دست برده شده است.

واقدی به جز کارهای میدانی، اهل کتاب هم بود و کتابخانه بزرگی در بغداد از خود برجای گذاشت که گفته شده است شامل ۱۲۰ بار شتر یا ۶۰۰ صندوق بوده که هر کدام را دو نفر باید حمل می‌کردند (الفهرست ندیم، تحقیق ایمن فواد، ۳۰۸/۱).

بیان شد که واقدی در دستگاه خلافت عباسی به کار قضا اشتغال داشت و کمابیش از امتیازات ویژه همکاری با خلافت، برخوردار می‌شده است (طبقات الکبری: ۴۲۷/۵ - ۴۲۶). حکایتی نقل کرده‌اند که واقدی، نامه‌ای به مأمون نوشت و از دیون خود گلایه کرد. مأمون گفت تو مردی اهل سخا و حیا هستی؛ سخا، آنچه داری را از دستت می‌برد و حیا، مانع از آن می‌شود که ما را مطلع کنی. آن‌گاه صد هزار درهم به او داد (کتاب المناقب و المثالب خوارزمی: ص ۱۸۲ - ۱۸۳؛ بنگرید: الموفقیات: ص ۱۳۲؛ الجلیس و الانیس: ۵۷۴/۱). خبر دیگری هم درباره رابطه مأمون با واقدی در وقت قاضی‌بودنش در بغداد و شکایت زییده آمده است (الآغانی: ۴۸/۲۱).

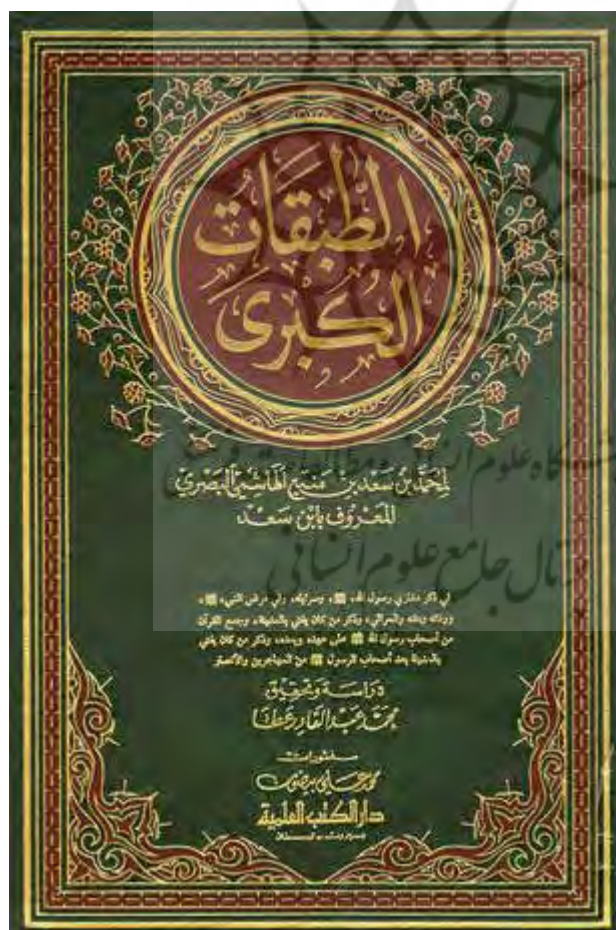
شاگردان مهم واقدی: ابن سعد و ...

بی‌شک واقدی حفظ‌کننده بخش مهمی از اخبار تاریخی به‌ویژه اخبار تاریخی متعلق به مکتب مدینه است که آنها را به بغداد آورد و وارد شریان تاریخ‌نویسی عمومی کرد. آنچه ثابت شود از واقدی است، اهمیت بررسی را دارد و می‌تواند میراث مهمی برای تاریخ‌نگاری اسلامی باشد.

واقدی شاگردانی هم داشت که معروف‌ترین آنها همین ابن سعد است. افزون بر کتاب المغازی که اثری جاودان در مغازی‌نگاری است، هسته اصلی کتاب طبقات الکبری ابن سعد - کاتب الواقدی یا صاحب الواقدی (الآغانی: ۲۱۶/۱) و حتی غلام الواقدی (الانساب: ۳۳۷/۹، ۶/۱۱) - از

آن واقدی است. خود واقدی کتاب طبقات داشت (معجم الادباء: ۲۸۲/۱۸) و به نظر می‌رسد ابن سعد آن را در کتاب خود درج کرده است. تنها در يك جلد متمم طبقات الکبری، چهل و سه بار از واقدی نقل شده است که نشان می‌دهد ابن سعد بخش بزرگی از کتاب طبقات واقدی - و شاید همه آن را - در طبقات خود آورده است.

به جز ابن سعد، منابع بعدی هم فراوان از واقدی و آثار او نقل کرده‌اند. استفاده فاکهی از اخبار واقدی در زمینه حرم مکی (بنگرید: اخبار مکه: ۱/ ۳۴۰؛ ۲/ ۲۰، ۱۵۸، ۲۷۴ - ۲۷۵ این احتمال را تقویت می‌کند که او از کتاب اخبار مکه وی استفاده کرده باشد. شمار روایات واقدی در اخبار مکه فاکهی بالغ بر ۵۵ روایت است. زبیر بن بکار (م ۲۵۶ق) از طریق عمویش مصعب زبیری، از اخبار واقدی در کتاب الموفقیات بهره کافی برده است.



با این حال مهم‌ترین راوی، همین ابن سعد است. محمد بن موسی گفته است: «دانش واقدی نزد چند نفر بود که نخستین آنها محمد بن سعد است» (تهذیب الکمال: ۲۵/۲۵۶). دسترسی احمد بن حنبل به آثار واقدی نیز از طریق همین ابن سعد بوده است (تهذیب الکمال: ۲۵/۲۵۷). حفظ دانش و اخبار واقدی، بیش از همه در کتاب طبقات الکبری محمد بن سعد است. اگر نام محمد بن عمر واقدی را جستجو کنیم، نامی که اغلب به صورت محمد بن عمر بن واقد الاسلمی درج شده، می‌توانیم حجم گسترده نقل‌های ابن سعد از واقدی را دریابیم؛ نامی که گاه در یک صفحه از یک تا هفت بار تکرار می‌شود (طبقات: ۲/۱۳۶). گاه صفحات طولانی از کتاب طبقات را می‌توان ملاحظه کرد که در همه آنها نام واقدی تکرار شده است. البته روش ابن سعد، جمع کردن معلومات دیگران در کنار اخبار واقدی است؛ برای نمونه می‌توان به این عبارت ابن سعد اشاره کرد: «قال محمد بن سعد: قال محمد بن عمر: وأصحابنا من أهل المدينة ومن روى السيرة يقولون: اسم الموضع بدر». این روایت تأکید دارد که بدر نام موضعی است نه نام شخص. ابن سعد می‌گوید: «واقدی و اصحاب ما در مدینه، و کسانی که سیره را روایت کرده‌اند، عقیده‌شان بر این است که بدر نام یک موضع است» (طبقات: ۲/۲۰). ابن سعد گاه به مقایسه روایت واقدی با ابن اسحاق و موسی بن عقبه هم می‌پردازد؛ این نقل را ببینید: «وهاجر عبدالله بن مخزومه إلى أرض الحبشة الهجرتين جميعا في رواية محمد بن عمر وأما في رواية محمد بن إسحاق فذكره في الهجرة الثانية ولم يذكره في الهجرة الأولى. وأما موسى بن عقبه وأبو معشر فلم يذكره في الأولى ولا في الثانية» (طبقات: ۳/۳۰۸). همچنین درباره سعد بن زید بن مالک اشهلی و اینکه آیا در عقبه حاضر بود یا خیر، می‌نویسد: «وشهد العقبة مع السبعين من الأنصار في رواية محمد بن عمر. ولم يذكره موسى بن عقبه ومحمد بن إسحاق وأبو معشر فيمن شهد العقبة». ابن سعد می‌گوید: واقدی تأیید کرده است، اما موسی بن عقبه و ابن اسحاق نامش را نیاورده‌اند (طبقات: ۳/۳۳۴). مشابه این مقایسه در جای دیگری هم آمده است که عویم در دو عقبه حضور داشت یا یکی از آنها و سپس دو رأی مختلف را می‌آورد: «شهد عویم العقبتين جميعا في رواية محمد بن عمر. وفي رواية موسى بن عقبه ومحمد بن إسحاق وأبي معشر أنه شهد العقبة الآخرة مع السبعين من الأنصار» (۳/۳۵۰). در اینجا نیز مقایسه آرای این سه نفر یعنی واقدی، ابن اسحاق و موسی بن عقبه است (و باز مورد دیگر: ۳/۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۶۶ «مقایسه نظر واقدی با نظر هشام بن محمد کلبی»).

ابن سعد آرای واقدی را با منابع دیگری هم می‌سنجد یا تکمیل می‌کند؛ برای نمونه درباره عمرو بن مالک بن عدی می‌نویسد: در روایت واقدی در بدر حاضر شد. آن‌گاه می‌افزاید: من برای عمرو بن مالک بن عدی در کتاب «نسب الأنصار» که ما آن را از «عبدالله بن محمد بن عماره انصاری»

کتابت کردیم، فرزندی برای او نیافتم (طبقات: ۳/۳۸۹). ابن سعد باید موارد زیادی از «عبدالله بن محمد بن عماره انصاری» نقل کرده باشد؛ از جمله نسب انصار را در طبقات غالباً باید از همین کتاب نسب الانصار آورده باشد (بنگرید: ۳/۴۰۵ و ۴۳۷ که باز از «نسب الانصار» نقل می‌کند). درباره دو برادر با نام‌های مالک و سفیان فرزندان ثابت، از محمد بن عمر واقدی نقل می‌کند که اینها در بئر معونه شهید شدند. ابن سعد می‌افزاید: جز واقدی، کسی این را نگفته است. من نسب آنها را «فی کتاب نسب النبی» جستجو کردم، نیافتم (۴/۲۷۴)، و مورد دیگر: ۸/۲۵۴: هکذا ذکر محمد بن عمر الواقدی و لم أجد لها ذکراً فی نسب الانصار. پرسش این است که آیا کتاب «نسب النبی» بخشی از کتاب «نسب الانصار» بوده است؟

در موردی پس از یاد از نام کسی با نسب او، عبارت او در مقایسه گفته‌های چند سیره‌نگار برجسته این است: «هکذا قال محمد بن عمر وعبد الله بن محمد بن عمارة الأنصاري وفيما روي لنا عن موسى بن عقبة ومحمد بن إسحاق وأبي معشر سفیان بن بشر. ولعل رواهم لم يضبطوا عنهم هذا الاسم» (۳/۴۰۵). گاه سخن واقدی را می‌آورد و ضمن آن با سخن ابن اسحاق تأیید می‌کند: «وکذلك قال محمد بن إسحاق» (۳/۳۹۷). واقدی درباره حرث بن زید گوید که در بدر حضور داشت؛ سپس می‌افزاید: «اصحابنا جميعاً علی ذلک». ابن سعد می‌افزاید: «کذلک قال موسى بن عقبة و محمد بن اسحاق و ابومعشر لم يختلفوا فی حرث انه قدر شهد بدر» (۳/۴۰۶). از عبارتی در طبقات به دست می‌آید که وی نسخ مختلفی از آثار واقدی داشت و جایی می‌نویسد: «و فی رواية ابي معشر و بعض نسخ محمد بن عمر». واقدی و عبدالله بن محمد انصاری نام عصمة بن الحصین را در بدری‌ها آورده‌اند، اما محمد بن اسحاق و ابومعشر نیاورده‌اند (۳/۴۱۶). موارد نقد واقدی بر آرای دیگران هم در همین مقایسه‌ها جالب است. ابن سعد می‌گوید: واقدی می‌گفت رسول (ص)، میان منذر بن عمرو و طلیب بن عمیر را عقد برادری خواند؛ اما محمد بن اسحاق می‌گفت: رسول میان منذر بن عمر و ابوذر غفاری عقد اخوت خواند؛ و واقدی می‌گفت: «کیف یکون هذا هکذا؟: این چگونه ممکن است؟»؛ رسول پیش از بدر میان اصحابش عقد اخوت خواند، در حالی که ابوذر آن وقت نبود، حتی در بدر و احد و خندق هم نبود و بعد از اینها به مدینه آمد؛ در حالی که آیه میراث، عقد اخوت را قطع کرده بود: «فان الله اعلم ائ ذلک کان» (طبقات: ۳/۴۱۹). در مورد دیگری هم همین استدلال را آورده است (۳/۴۳۸، و اینجا: ۴/۲۶، ۱۷۰). واقدی بر این حرفش اصرار داشت.

در موردی هم ابن سعد، نظری را نقل می‌کند و می‌گوید: «تنها واقدی این را می‌گوید؛ بقیه - موسی بن عقبة، ابن اسحاق، ابومعشر و عبدالله بن محمد بن عماره انصاری - عقیده دیگری دارند»

(۴۴۶/۳). در جایی هم عقیده واقدی را نقل می‌کند؛ اما وقتی نظر ابن عماره انصاری را نقل می‌کند، پیداست که حرف او را ترجیح می‌دهد. واقدی گوید هلال بن معلی در بدر شهید شد؛ اما انصاری می‌گوید: «المقتول ببدر رافع بن المعلی لا شک فيه ولم یقتل هلال یومئذ وقد شهد أحدا مع أخیه عبید بن المعلی» (۴۵۰/۳). درباره شرکت‌کنندگان در بدر، عدد ابن اسحاق ۳۱۴ نفر، محمد بن عمر واقدی و ابومعشر ۳۱۳ نفر و موسی بن عقبه ۳۱۶ نفر است (۴۵۱/۳). تصویرسازی ابن سعد از اختلاف‌های این چند سیره‌نگار، نشان‌دهنده تسلط و نفوذ آنها در این دانش است. وقتی نسب قیس بن حذافه را از قول واقدی می‌آورد، رأی مخالف هشام کلبی را پس از آن نقل می‌کند. سپس نظر همسان واقدی و ابن اسحاق را درباره اینکه او از مهاجران به حبشه است، می‌آورد و می‌گوید موسی بن عقبه و ابومعشر این خبر را نیاورده‌اند (۱۴۵/۴)، و مورد دیگر: (۱۵۳/۴). در نسب غالباً رأی هشام کلبی را مقابل یا مؤید واقدی ذکر می‌کند (۱۴۹/۴، ۱۶۵، ۲۲۳). گاهی گزارش واقدی را می‌آورد و سپس می‌افزاید: «و قال غیر محمد بن عمر» (۱۷۴/۵). این روایت مربوط به شرح حال عبدالملک مروان پس از حره تا زمانی است که خبر خلافت را به وی دادند.

۳۲۷

آینه پژوهش | ۲۱۷
سال ۳۷ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۵

ابن سعد بخش عمده آثار تاریخی دیگر واقدی را در طبقات حفظ کرده است؛ به گونه‌ای که در ابتدای امر به نظر می‌آید طبقات ابن سعد، حاشیه یا شرحی بر طبقات واقدی است، اما داستان بیش از این است؛ برای مثال می‌دانیم واقدی «کتاب صفین» داشته است. وقتی اخبار پراکنده صفین را در طبقات ابن سعد و منابع دیگر می‌بینیم، اطمینان حاصل می‌کنیم که ابن سعد بخش مهمی از آن را در طبقات مختلف آورده است. در این باره می‌توان به شرح حال عمرو بن عاص نگریست که اخبار فراوانی از صفین واقدی را در آن نقل کرده است (۱۹۲/۴ - ۱۹۳)؛ هرچند ممکن است کسی بگوید که اینها در طبقات واقدی بوده است.

دیگر راویان از واقدی

به جز ابن سعد، افراد دیگری هم از راویان بوده‌اند. ندیم از اسماعیل بن مجمع اخباری یاد می‌کند و می‌نویسد: «یکی از اصحاب سیر و مغازی و معروف به صحبت و رفاقت با واقدی و نزدیک به وی بوده است [معروف بصحبة الواقدی المختص به]. در سال ۲۲۷ درگذشته و کتابی با عنوان «اخبار النبی (ص) و مغازی و سرایاه داشته است» (الفهرست ندیم، چاپ ایمن فواد، ۳۱۷/۱). در الاغانی تعدادی روایت از اسماعیل بن مجمع به نقل از مدائنی نقل شده است (الاغانی: ۱۴۴/۱۹)؛ اما در آثاری مانند طبقات، بیشتر اخباری از ابراهیم فرزند وی نقل شده است؛ چنان‌که در برخی از منابع دیگر، از محمد بن اسماعیل بن مجمع روایت شده است. موارد یادشده باید بررسی شود که مربوط

به این شخص است یا خیر؟ خبری در سیره از وی یا پسرش در الاوراق صولی (م ۳۳۵ق) نقل شده است (الاوراق: ۲/۲۱۷). در مقاتل الطالبیین چند خبر از اسماعیل بن مجمع به نقل از واقدی آمده است (مقاتل: ۲۵۳، ۲۵۶، ۵۷۳). ندیم بعد از یاد از ابن سعد، با تعبیر «و من اصحاب الواقدی ایضا» از «اسماعیل بن مجمع» یاد کرده است که در سال ۲۲۷ قمری درگذشت و درباره اش نوشته است: «وله من الكتب كتاب "اخبار النبی و مغازیه و سراياه"» (الفهرست: ۳۱۱/۱). یحیی بن معین او و پدرش را ضعیف توصیف کرده است (تاریخ ابن معین: ۱۷۶/۳).

خلیفه بن خیاط (م ۲۴۰ق) که خود مورخی برجسته است، تعبیر «و حدثنی الواقدی» دارد که آشکار است واقدی از مشایخ او بوده است (تاریخ خلیفه: ۲۳۰، تصحیح اکرم ضیاء، دمشق، ۱۳۹۷ق). خلیفه ذیل رخدادهای سال ۲۰۷ قمری از وفات واقدی در آن سال در کنار درگذشت کسانی مانند طاهر بن حسین و دیگران یاد کرده است (تاریخ خلیفه: ۴۷۲).

یحیی بن معین هم درباره مصعب زبیری (م ۲۳۶ق) [عموی زبیر بن بکار] و نویسنده کتاب نسب قریش می گوید: «انما أخذہ الزبیری عن الواقدی» (تاریخ ابن معین، رواية الدورى، ۱۹۵/۳). مصعب زبیری درباره واقدی می گفت: ثقة مأمون (تهذیب الکمال: ۱۹۱/۲۶).

از دیگر کسانی که از واقدی بهره علمی وافر برده است، احمد بن محمد بن ضحاک است. زبیر بن بکار گوید: برخی از قرشی ها به من گفتند که این احمد، «جالس الواقدی، يأخذ عنه العلم». خود واقدی هم می گفت: این جوان پنجمین از پنج نفری [از این خاندان] بود که نزد من برای طلب علم نشست و برخاست داشتند؛ احمد، پدرش محمد بن ضحاک، جدش ضحاک بن عثمان و عثمان بن ضحاک و ضحاک بن عثمان بن عبدالله بن خالد بن حزام. خطیب، «ضحاک بن عثمان بن ضحاک» را «علامة قریش بالمدينة بأخبار العرب و ایامها و اشعارها و احادیث الناس» می دانست و او را از بزرگان اصحاب مالک بن انس دانسته است (تهذیب الکمال: ۲۷۵/۱۳).

ابوعبید قاسم بن سلام هروی (م ۲۲۴ق) ادیب و مورخ و دانشمند بسیار برجسته، با تعبیر «اخبارنی الواقدی» از او نقل کرده است (الغریب المصنف: ۲۳۸/۱، چاپ العبیدی، تونس، ۱۴۱۶ق). در غریب الحدیث نیز مکرر از او نقل می کند.

محمد بن حبیب هم در المحبر فهرستی از زنان بیعت کننده با رسول را آورده و نوشته است: «ذكره الواقدی»؛ از این رو روشن است که این اسامی را به طور کامل از او گرفته است (المحبر: ۴۰۶). با توجه به درگذشت واقدی در ۲۰۷ قمری، می توان گفت که محمد بن حبیب بغدادی او را در

بغداد دیده و از وی نقل کرده باشد. در المنمق (ص ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۲، ۳۳۸، ۳۸۹) اخباری از جاهلیت او را روایت می‌کند. ابوعبید قاسم بن سلام درباره واقدی گفت: «الواقدی ثقة» (تهذیب الکمال: ۱۹۲/۲۶). همان جا از قول «ابراهیم» آمده است که فقه این ابوعبید از کتب محمد بن عمر واقدی، کتاب الاختلاف و الاجماع او بود که نزد وی بود (همان، ۱۹۲/۲۶).

به یقین بر فهرست افرادی که در قرن سوم و چهارم از واقدی نقل کرده‌اند، می‌توان افزود؛ یک نمونه ازرقی در اخبار مکه است که در ادامه بدان اشاره می‌کنم.

روایات واقدی در اخبار مکه ازرقی و فاکهی

یکی از منابع نزدیک به واقدی که از او روایت می‌کند، ازرقی (م حوالی ۲۵۰ ق) در اخبار مکه است. در مقدمه باید توجه داشته باشیم که ندیم کتابی با عنوان اخبار مکه برای واقدی ذکر کرده است که بعد از ندیم، دیگری کسی آن را ندیده است.

ازرقی نقل‌های چندی را با این سند از واقدی روایت می‌کند: «حدثني جدّي عن محمد بن ادریس عن الواقدي» (اخبار مکه ازرقی، چاپ ملحس، ۱۲۱/۱، ۱۲۲، ۱۳۱، و...؛ همچنین با این سند روایات بی‌شماری دارد: «حدثني محمد بن يحيى عن الواقدي» (برای نمونه: ۱۷۱/۱، ۱۷۲، ۱۹۹، ۲۱۵). در این روایات، راوی آثار واقدی محمد بن یحیی است. این شخص می‌تواند محمد بن یحیی بن عبدالله بن خالد بن فارس بن ذؤیب «ابوعبدالله نیشابوری ذهلی» باشد که خطیب، واقدی را از مشایخ او برشمرده است. درباره او می‌گوید: «صنف حديث الزهري و جوده». بغداد آمد و احمد بن حنبل هم او را ستایش می‌کرد. او در نیشابور و بصره و بغداد بوده است (تاریخ بغداد، تحقیق بشار، مجلد چهارم، ش ۱۸۱۶). در منابعی جز ازرقی که مکرر سند حدثني محمد بن يحيى عن الواقدي را دارد، درباره این محمد توضیح بیشتری به‌ویژه از این زاویه ندیدیم. نام محمد بن یحیی به عنوان شیخ فاکهی - از عالمان قرن سوم - در اخبار مکه فاکهی آمده است که در آنجا از «محمد بن یحیی بن ثوبان» یاد شده است (اخبار مکه فاکهی: ۸۶/۲، متن و پاورقی). واسطه فاکهی و محمد بن یحیی بن ثوبان، «زبیر بن ابی بکر» است (۴۶/۴، ۴۷، ۲۴۶). در این موارد، محمد بن یحیی از واقدی نقل نمی‌کند. محقق کتاب هم نوشته است که او را شناخته است (۳۱۱/۴ پاورقی). محتمل است که این محمد بن یحیی جز کسی باشد که ازرقی از او از واقدی نقل می‌کند. در مشایخ فاکهی از «محمد بن یحیی بن ابی عمر» هم نقل شده است (۹۵/۱). نام این شخص در اسناد فضائل مکه، ابوسعید مفضل بن محمد جندی (م ۳۰۸) هم مکرر آمده است (ص ۸۱، ۱۷۷). این شخص ساکن مکه بود و می‌تواند ارتباط نزدیکی با ازرقی

داشته باشد. از این محمد بن یحیی بن ابی عمر العدنی، کتابی با عنوان الایمان (تحقیق حمد بن حمدی، کویت، ۱۴۰۷) چاپ شده است. در میان مشایخ این محمد بن یحیی که ساکن مکه هم بود، نامی از واقدی نیست. با این وجود، ابن دهیش در تصحیح اخبار مکه ازرقی، او را دومین شیخ ازرقی معرفی می‌کند و لابد تمام موارد محمد بن یحیی در ازرقی را که از واقدی هم نقل کرده، از همین شخص می‌داند (اخبار مکه، چاپ ابن دهیش، ۱۱/۱). تعداد روایات ازرقی از این محمد بن یحیی ۱۳۵ مورد است. شماری از این موارد از واقدی است (۲۵۸/۱، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۴۷، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۵۲۵، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۶۳، ۵۸۴، ۵۹۸، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۴۲). در لابلای این صفحات، محمد بن یحیی از اشخاص دیگر هم روایت دارد. به نظر می‌رسد او کتابی در اخبار مکه داشت و ازرقی بخش عمده آن را در اینجا آورده است؛ چنان‌که محمد بن یحیی هم از روی متنی از واقدی باید این موارد را نقل کرده باشد. روایات فراوانی بالغ بر ۵۵ مورد از واقدی در اخبار مکه فاکهی آمده است.

۳۳۰

آینه پژوهش | ۲۱۷
سال ۳۷ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۵

طبری و روایات واقدی

حجم عظیمی از روایات واقدی در تاریخ طبری آمده است. بر اساس فهرست این کتاب در مجلدات سوم تا پانزدهم (چاپ بشار عواد)، موارد فراوانی از واقدی نقل شده است که بیش از ۴۲۰ مورد است. بسیاری از این موارد، بلکه غالب آنها از طریق ابن سعد است که طبری با واسطه حارث بن محمد از واقدی یا کتابش نقل کرده است؛ برای نمونه «قال ابو جعفر: و كان أول من وضع التاريخ و كتبه - فيما حدثني الحارث، قال: حدثنا ابن سعد، عن محمد بن عمر - في سنة ست عشرة في شهر ربيع الاول منها». مواردی که در مغازی و درباره رویدادهای بعد از رسول (ص) است، طبعاً از این طریق نیست و طبری با عنوان «قال محمد بن عمر» اخبار را آورده است. اینها می‌تواند از تاریخ الواقدی یا منابع دیگری باشد که میان طبری و واقدی تألیف شده‌اند و مؤلفان آنها، آن مطالب را از واقدی آورده‌اند. «قال محمد بن عمر: و حدثني ابن ابی الزناد، عن موسى بن عقبه، عن ابی حبيب، قال: خطب عثمان الناس في بعض ايامه، فقال عمرو بن العاص: يا امير المؤمنين...» (تاریخ الطبری: ۳۶۶/۴، چاپ ابوالفضل ابراهیم). طبری در رویدادهای مربوط به قتل عثمان فراوان از واقدی نقل کرده است. موردی از آنچه طبری از واقدی نقل می‌کند که «الثبت عندنا انه صلى عليه - عثمان - جبري بن مطعم» در چاپ بشار عواد معروف، بدون ارجاع مانده و فقط گفته شده است بخشی از آن را ابن جوزی در المنتظم (۵۸/۵) آورده که لابد آن هم از طبری است. روایت بعدی آن هم باز از واقدی از منابع او همین حکم را دارد. بنابراین

این بخش‌ها به احتمال زیاد، صرفاً در طبری مانده است که این موارد باید فراوان باشد. پاره‌ای از اخبار فتوحات نیز از واقدی است که طبری روایت کرده است؛ از جمله در حوادث سال ۵۳ قمری آمده است: «و فیها فتحت رودس، جزیره فی البحر، ففتحها جنادة بن ابی امیه الأزدی، فنزلها المسلمون - فیما ذکر محمد بن عمر - و زرعوا و اتخذوا بها اموالا و مواشی یرعونها حولها» (طبری: ۲۸۸/۵ و بنگرید: ۲۹۳). به هر حال منبع مهمی برای روایات بازمانده از واقدی است.

در کتاب اخبار الدولة العباسیه که از قرن سوم است، چند روایت از واقدی درباره عباس بن عبدالمطلب آمده است که مصحح آنها را به طبقات ابن سعد ارجاع می‌دهد و می‌گوید با همین سند در کتاب طبقات آمده است. این مسئله نشان می‌دهد که در همان قرن سوم، بسیاری از اخبار واقدی از طریق طبقات ابن سعد نقل می‌شده است.

به همین ترتیب می‌توان روایت واقدی را در بسیاری از آثار کهن از قرن سوم به بعد یافت. اگر روزگاری قرار باشد همه روایات واقدی استخراج و تدوین شود، طبیعی است که باید همه منابع این دوره مهم دیده شود. یکی از این آثار، تاریخ المدینه المنوره از ابن ابی شیبہ (م ۲۶۲ ق.) است که انبوهی از اخبار تاریخی واقدی را نقل کرده است.

بلاذری نیز اخبار فراوانی از واقدی از طریق ابن سعد و جز او آورده است. در واقع یکی از مجموعه‌های مهم روایی واقدی، در انساب الاشراف آمده است. در شماری از موارد «محمد بن عمر الواقدی» و در بسیاری دیگر تنها به عنوان «الواقدی» بسنده می‌کند. بلاذری با تعبیر «حدثنی محمد بن سعد عن محمد بن عمر الواقدی» (برای نمونه: انساب: ۳۹/۲) نقل می‌کند. سند دیگر او به واقدی، «حدثنی الولید بن صالح، حدثنا محمد بن عمر ابوعبدالله الواقدی است» (انساب: ۲/۲۱۳). گاهی هم بدون ذکر نامی، عبارتی را با «قال الواقدی» یا «قال الواقدی فی اسناد» نقل می‌کند (انساب: ۱/۱۱۸، ۱۰/۱۱). بلاذری در مواردی قول واقدی را در کنار قول هیشم بن عدی به عنوان دو رأی متفاوت می‌آورد (۲۵/۱۰). نام واقدی صدها بار در انساب الاشراف آمده است.

شافعی و «سیر الواقدی»

ابوالحسن ماوردی (م ۴۵۰ ق) که بیشتر او را با کتاب الاحکام السلطانیه می‌شناسیم، کتابی با عنوان الحاوی الکبیر در ۱۸ مجلد (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۹) در فقه شافعی دارد که اثر مهمی است. او با اینکه فقیه است، علایق تاریخی دارد و شاید به همین سبب الاحکام السلطانیه را نگاشت. او بر همین اساس در کتاب الحاوی خود با اینکه کتابی در فقه است، بخش ویژه‌ای (مجلد ۱۴/۳ - ۱۰۱) را به سیره نبوی و مغازی اختصاص داده است. در این بخش

گرچه نکته تازه ای ندارد و همان مقبولات عمومی اهل سنت در این باره است، اما نفس اینکه در کتاب فقهی، تاریخ نویسی می کند، جالب است.

ماوردی در این کتاب چند بار از واقدی یاد و به نوعی خبر او را ارزیابی می کند. اغلب نقل ها را با تعبیر قال الواقدی یا حکى الواقدی آورده است. در اینجا می خواهیم این موارد را مرور کنیم؛ به ویژه از این زاویه که یک فقیه، چطور به یک مورخ نگاه می کند. می دانیم که محمد بن ادریس شافعی (م ۲۰۴) از راویان از واقدی (م ۲۰۷) است؛ با اینکه که زودتر از واقدی درگذشته است (تهذیب الکمال: ۱۸۱/۲۶). نکته شگفت اینکه شافعی کتابی با عنوان سیر الواقدی دارد که گاه با تعبیر «کتاب السیر علی سیر الواقدی» هم از آن یاد می شود. ماوردی از تعبیر «فی سیر الواقدی» (۲۷۹/۱۳) از شافعی یاد می کند و در آغاز کتاب السیر الحاوی این عبارت را دارد: «کتاب السیر من خمسة كتب: الجزية، والحكم في أهل الكتاب، وإملاء على كتاب الواقدی وإملاء على غزوة بدر، وإملاء على كتاب اختلاف أبي حنيفة والأوزاعي» (الحاوی: ۳/۱۴). در جای دیگری نیز آمده است: «کتاب مختصر الجامع من كتاب الجزية، وما دخل فيه من اختلاف الأحاديث ومن كتاب الواقدی واختلاف الأوزاعي وأبي حنيفة رحمة الله عليهم باب من يلحق بأهل الكتاب» (۲۸۲/۱۴). ماوردی در چند مورد در کتاب السیر از تعبیر «نصّ [الشافعی] فی سیر الواقدی» استفاده می کند و مطلبی از آن آورده است! و این مورد: «قَالَ الشَّافِعِيُّ فِي سِيرِ الْوَاقِدِيِّ» (الحاوی: ۱۶۹/۱۴، ۱۷۰، و بنگرید: ۳۰۱، ۳۵۱). در میان تألیفات شافعی، از کتاب سیر الواقدی یاد شده است. توضیحی در این باب که این نوشته ارتباطی با مغازی واقدی دارد یا نه، نیافتم. گفتنی است ندیم از این کتاب ذیل فهرست آثار شافعی یاد کرده است (الفهرست، چاپ ایمن فؤاد سید، ۴۱/۲). متن پیش گفته از سیر الواقدی در کتاب الأمّ شافعی آمده است و معمولاً دیگران از همان نقل می کنند (مانند این عبارت: کذا ذكره الشافعي في سير الواقدی من الأم). این موارد مربوط به احکام جهاد یا همان کتاب السیر است. نمونه یکی از این نقل ها بر اساس آنچه قدوری در التجرید (۶۲۴۳/۱۲) آورده، این است: «قال أصحابنا [رحمهم الله]: لا جزية على الفقير الذي لا كسب له. وبه قال الشافعي رحمه الله في سير الواقدی». مواردی هم آمده است که اصلاً به این حوزه یعنی احکام جهاد موبوط نمی شود. جمله ای از ابن حجر متن های یادشده را از واقدی می داند که شافعی گویی بر اساس آن متن فقهی نوشته یا بر آن حاشیه زده یا آن را روایت کرده و افزوده ها و نقدهایی دارد. ابن حجر بعد از نقل مطلبی از آن می گوید: «قال: ولعل الشافعي أخذه من السیر، یعنی: سیر الواقدی» (فتح الباری، چاپ السلفیه، ۳۹۳/۴). تا اینجا کار این موارد به یادداشت فعلی و بحث از واقدی مورخ آن هم از نگاه ماوردی مربوط نمی شود؛ هرچند

در این باره باید تحقیق بیشتر انجام گیرد. شافعی مشابه «سیر الواقدی»، کتاب «سیر الاوزاعی» هم دارد و ندیم از این کتاب هم ضمن آثار شافعی یاد کرده است.

استناد ماوردی به اخبار واقدی در فقه

ماوردی در مواردی نقل تاریخی از واقدی دارد و حاشیه یا نکته‌ای درباره آن می‌گوید، این موارد است:

در موردی، روایتی از عبدالله بن عمر نقل می‌کند دایر بر اینکه میان احد و خندق، یک سال فاصله است. سپس می‌گوید: واقدی و اهل سیر، فاصله بین احد و خندق را دو سال می‌دانند. سپس می‌گوید: روایت ابن عمر درست‌تر از سخن واقدی است: «نَقُلُ ابْنِ عُمَرَ أَتَّبْتُ مِنْ نَقْلِ الْوَأَقْدِيِّ» (الحاوی: ۳۴۶/۶). اهالی حدیث و فقه، معمولاً این ترجیح‌ها را دارند.

در مورد دیگری، روایتی که به حدیث بروّع درباره نکاح با زنی است که مهری برای او معین نشده و شوهر هم قبل از دخول درگذشته است، سه نقد وارد می‌کند؛ نخست اینکه طُرُق آن حدیث مضطرب است؛ دوم آنکه علی بن ابی طالب آن را قبول نداشت؛ سوم اینکه واقدی می‌گفت این حدیث، از کوفه به مدینه آمده و احدی از علمای مدینه آن را نمی‌شناسد. البته می‌افزاید که برخی از عالمان آن حدیث را درست می‌دانند (الحاوی: ۴۸۰/۹). این نکته، تکیه واقدی را بر روایت مدینه - برعکس روایات کوفه - نشان می‌دهد. گرچه ماوردی در ادامه از قول کسی که حدیث را قبول دارد، می‌گوید: واقدی این را به عنوان «قدح» نگفته است [یعنی شاید درست باشد] و بسا حدیث مزبور، از قضاوت‌هایی بوده است که رسول (ص) برای برخی قبایل داشته که بعدها به کوفه رفته‌اند (ص ۴۸۱) و از آنجا به مدینه آمده است. روشن است که مقصود واقدی، بی‌اعتبار بودن آن روایت است.

در مسئله دیگری، درباره «سبی مرتدین» که می‌شود از مرتد شده‌ها - مانند کافران - اسیر گرفت [که برده یا کنیز شوند]، مسئله اختلافی است. در اینجا چند مسئله دخیل است؛ اینکه مرتدین مزبور داخل دارالاسلام هستند یا به دارالحرب ملحق شده‌اند. درباره گروه اول که به کلی جایز نمی‌داند، اما درباره گروه دوم اختلافی است. ماوردی می‌گوید فتوای علی بن ابی طالب این است که جایز است؛ اما ابوبکر جایز نمی‌دانست [کسی که خودش جنگ به پا کرد و عمر هم با او درافتاد]؛ بعد اشکال می‌کند که پس چرا ابوبکر خودش در جنگ مرتدین آنها را سبی کرد؟ در پاسخ به شکل عجیبی می‌گوید آنجا «سبی اذلال و قهر» بوده است تا نیرویشان ضعیف شود نه سبی «غنیمت و استرقاق». بگذریم.

درباره آنچه درباره مادر محمد بن حنیفه اتفاق افتاد که آیا از سبی بوده و به هر حال مادر بچه‌های علی بن ابی طالب است، سه قول می‌آورد:

اول: این رأی امام علی (ع) بود که [بعدها] محل اختلاف شد و کسی به آن استدلال نکرده [و نپذیرفته] است.

دوم: سخن واقدی که اساساً مادر محمد بن حنیفه، یک کنیز سیاه سندی متعلق به ابوحنیفه بوده و خالد بن بن ولید درباره کنیزکان آنان، با آنان مصالحه کرده است (اصل خبر را نگاه کنید در: طبقات: ۶۷/۵).

سوم: که «اظهر» است، اینکه امام علی (ع) با آن زن به عنوان یک زن حَرّه و آزاد ازدواج کرد و فرزند از او داشته است نه با ملک یمین. مسئله‌ای که با رویه امام علی (ع) سازگارتر است (الحاوی: ۱۶۹/۱۳).

مقصود از گزارش بالا، آن است که در اینجا به سخن تاریخی واقدی برای حل این مسئله استناد می‌کند.

درباره زمان تغییر قبله، رأی واقدی را می‌آورد و دنبال آن روایت قتاده و ابن‌زید را نقل می‌کند: «وَاحْتُلِفَ فِي وَقْتِ تَحْوِيلِهَا فَحَكَى الْوَاقِدِيُّ أَنَّهَا حُوِّلَتْ إِلَى الْكَعْبَةِ فِي يَوْمِ الثَّلَاثَاءِ، التَّصَفِّ مِنْ شُعْبَانَ بَعْدَ مَقْدَمِهِ بِثَمَانِيَةِ عَشَرَ شَهْرًا صَلَّى فِيهَا إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ، وَقَالَ قَتَادَةُ، وَابْنُ زَيْدٍ: حُوِّلَتْ لِسِتَّةِ عَشَرَ شَهْرًا فِي رَجَبٍ». آشکار است که واقدی با چه دقتی نقل می‌کند: «روز سه‌شنبه نیمه شعبان، بعد هیجده ماه اقامت در مدینه که در این فاصله به سمت بیت المقدس نماز خوانده می‌شد؛ اما روایت قتاده و ابن‌زید، ۱۶ ماه رجب» (الحاوی: ۲۶/۱۴).

مورد دیگر اختلاف خبر ابن‌اسحاق و واقدی در شمار شرکت‌کنندگان در بدر است. واقدی می‌گوید آنها ۳۱۳ نفر به عدد اصحاب طالوت بودند که از نهر برای قتال جالوت عبور کردند. واقدی آنها را ۳۰۵ نفر می‌داند. آن‌گاه ماوردی، زیرکانه و برای اینکه عدد آخرالزمانی ابن‌اسحاق را درست کند، می‌گوید بله، عدد همان ۳۰۵ است؛ اما اگر هشت نفری را که در بدر حاضر نشدند و بدری شمرده شده و غنایم بدر به آنها نیز داده شد و ابن‌اسحاق آنها را جزء عدد کل آورده در نظر بگیریم، دو قول قابل جمع است (۲۶/۱۴) و نظر هر دو ۳۱۳ می‌شود. یکی از آن هشت نفر عثمان است. اینجا هم می‌توان دقت واقدی را در نظر داشت.

مورد دیگر اختلاف بین ابن‌اسحاق و واقدی، درباره زن یهودیه‌ای است که گوشت مسموم به پیامبر (ص) داد. واقدی گوید حضرت او را کشت؛ اما ابن‌اسحاق گوید از او گذشت (الحاوی: ۵۴/۱۴).

مسئله دیگر درباره گوشت اسب است که حلال است یا نه؛ روایتی از خالد بن ولید آمده است که پیامبر (ص) در خیبر در پاسخ یهود، دستور داد از گوشت «حُمُرِ الْاَهْلِيَةِ وَ الْخَيْلِ وَ الْبَغَالِ» استفاده نشود. در پاسخ به عنوان نقد، از سخن واقدی یاد می‌کند که او اسلام خالد بن ولید را پس از ماجرای خیبر می‌داند؛ ازاین‌رو به این روایت او که مربوط به زمان کفر اوست، نمی‌توان استناد کرد (الحاوی: ۱۴۱/۱۵ - ۱۴۲).

درباره تقسیم غنایم بنی قریظه به پنج بخش و روی دو قسم نوشتن «لله» از سوی رسول (ص) روایت واقدی را مستند قرار داده است (الحاوی: ۲۵۴/۱۶). این مسئله آخرین موردی است که از واقدی یاد شده است. گفتنی است که بیشتر این موارد در بحر المذهب رویانی هم آمده است. اصلاً این دو کتاب تقریباً یک سبک و محتوا دارد.

